



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

غدیر

در

تسبیح

حضرت امام کاظم علیہ السلام

مولدین بیت المقدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر در سیره حضرت امام کاظم علیه السلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله
و سلم

ناشر چاپی:

مرکز غدیرستان کوثر نبی (صلی الله علیه و آله و سلم)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	غدیر در سیره حضرت امام کاظم علیه السلام
۹	مشخصات کتاب
۹	غدیر در سیره حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
۹	نقل حدیث غدیر
۱۰	بیعت ظاهری منافقان در غدیر
۱۰	احتجاج به حدیث غدیر در مقابل هارون
۱۰	آیات الهی در مورد عهدشکنان در غدیر
۱۲	اهمیت ویژه به مسجد غدیر
۱۳	معجزه صاحب غدیر در مقابل منکرین ولایت
۱۴	آیات الهی در مورد عاقبت
۱۹	بیزاری نسبت به دشمن غدیر و نهی ازمنکر
۲۰	امامت هفتمین وارث غدیر
۲۰	شناخت امامت
۲۱	تصریح بامامت موسی بن جعفر علیه السلام
۲۱	امام صادق علیه السلام
۲۱	پیامبر اکرم (ص)
۲۲	دوران امامت
۲۲	ولادت نور
۲۲	علاقه شدید امام صادق علیه السلام به پسرش موسی علیه السلام
۲۳	ماجرای ولادت امام کاظم علیه السلام
۲۴	نسب و اسم و کنیت و لقب آن حضرت
۲۵	مادر حضرت

- ۲۶ ولیمه ولادت امام کاظم علیه السلام
- ۲۷ حدود فدک در کلام امام کاظم علیه السلام
- ۲۷ صفات هفتمین وارث غدیر
- ۲۷ خبر از آینده
- ۲۷ اطلاع از اجل شیعیان
- ۲۸ بشارت به شیعه مردن
- ۲۸ شطیطه نیشابوری
- ۳۲ خبر از شهادت
- ۳۳ سیره پیامبر در حسن خلق
- ۳۳ دگرگونی کنیز زیباچهره و مرگ او
- ۳۴ سبب توبه بشر حافی
- ۳۵ حسن خلق آن حضرت است نسبت به عمری بد کردار
- ۳۶ معجزه حضرت
- ۳۶ سخن گفتن پیکر مطهر بعد از شهادت
- ۳۷ دعا برای شیر ماده در بیابان
- ۳۸ عصا افعی می شود
- ۳۹ شیران محافظ
- ۳۹ نقش شیر شیر می شود
- ۴۰ استجاب دعا
- ۴۰ پیدا شدن النگو
- ۴۱ حماد بن عیسی و دعای حضرت
- ۴۲ علم امام
- ۴۲ امام کاظم (ع) و نجات دوستان
- ۴۳ نجات علی بن یقطین

۴۴	شطیبه نیشابوری
۴۷	اطلاع از امور شیعیان
۴۹	باب الحوائج
۴۹	در حیات
۴۹	(۱)
۴۹	(۲)
۵۲	از نظر اهل سنت
۵۲	ابن اثیر
۵۲	شافعی
۵۴	در بعد شهادت
۵۴	کلام هفتمین وارث غدیر
۵۶	دشمنان زمان انحضرت
۵۶	مهدی خلیفه عباسی
۵۷	هادی
۵۷	هارون الرشید
۵۹	شهادت هفتمین وارث غدیر
۵۹	خبر از شهادت
۶۱	سخن گفتن امام کاظم علیه السلام به اعجاز الهی!
۶۲	حضرت رضا علیه السلام در بالین جنازه پدر
۶۲	امام رضا علیه السلام به طور ناشناس در کنار جنازه پدر
۶۴	زیارت
۶۴	ثواب زیارت
۶۵	متن زیارتنامه
۶۶	صلوات بر امام کاظم علیه السلام

۶۶ مکان شهادت

۶۸ درباره مرکز

غدیر در سیره حضرت امام کاظم علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عنوان و نام پدیدآور: غدیر در سیره حضرت امام کاظم علیه السلام/ واحد تحقیقات مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)/ محمد رضا شریفی

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: امام کاظم - غدیر

ص: ۱

غدیر در سیره حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

نقل حدیث غدیر

نقل حدیث غدیر در حدیثی واقعه‌ی غدیر را چنین نقل فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله در واقعه‌ی معروف و مشهور غدیر امیرالمومنین علیه السلام را معرفی کردند و از مردم پرسیدند: آیا من صاحب اختیارتر از شما نسبت به خودتان نیستم؟ گفتند: آری، یا رسول الله. حضرت نگاهی به آسمان کرده فرمودند: «خدایا، شاهد باش»، و این کار را سه بار تکرار کردند. سپس فرمودند: «بدانید هر کس من مولای او و صاحب اختیارتر نسبت به او هستم این علی مولا و صاحب اختیار اوست». اسرار غدیر ص: ۵۵۳

بیعت ظاهری منافقان در غدیر

بیعت ظاهری منافقان در غدیر انحضرت چنین فرمودند: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم امیرالمومنین علی علیه السلام را منصوب کرد و به بزرگان مهاجران و انصار دستور داد با او بیعت کنند، آنان در ظاهر بیعت کردند ولی بین خود نقشه‌ی دو توطیه را ریختند: یکی اینکه امر خلافت را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام بگیرند، و دیگر اینکه در صورت امکان هر دو بزرگوار را بکشند... اسرار غدیر ص: ۵۵۴

احتجاج به حدیث غدیر در مقابل هارون

احتجاج به حدیث غدیر در مقابل هارون در ایامی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بودند، روزی هارون حضرت را احضار کرد و مسایلی را سوال نمود که از جمله درباره‌ی ولایت اهل بیت علیهم السلام بر مردم بود. حضرت فرمود: ما می‌گوییم ولایت همه‌ی خلائق با ماست... ما این ادعا را از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم داریم که فرمود: «من کنت مؤلا فاعلی مؤلاه».

اسرار غدیر ص: ۵۵۵

آیات الهی در مورد عهدشکنان در غدیر

آیات الهی در مورد عهدشکنان در غدیر قَالَ الْإِمَامُ ع: قَالَ الْعَالِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع [وَإِذَا قِيلَ لَهُؤُلَاءِ النَّاكِثِينَ لِلْبَيْعَةِ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بِإِظْهَارِ نَكْثِ الْبَيْعَةِ - لِعِبَادِ اللَّهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فَتَشَوْشُونَ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ، وَتُحَيِّرُونَهُمْ فِي مَذَاهِبِهِمْ.

قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُضِلُّوهُمْ لَأَنَّنَا لَا نَعْتَقِدُ دِينَ مُحَمَّدٍ وَلَا غَيْرَ دِينِ مُحَمَّدٍ وَنَحْنُ فِي الدِّينِ مُتَحَيِّرُونَ - فَنَحْنُ نَرْضَى فِي الظَّاهِرِ بِمُحَمَّدٍ بِإِظْهَارِ قَبُولِ دِينِهِ وَشَرِيْعَتِهِ، وَنَقْضَتِي فِي الْبَاطِنِ إِلَى شَهَوَاتِنَا، فَتَنَمَّتْ وَتَرَفَّتْ وَنُعْتُقُ أَنْفُسَنَا مِنْ رِقِّ مُحَمَّدٍ، وَنَفُكْهَا مِنْ طَاعَةِ ابْنِ عَمِّهِ عَلِيٍّ، لَكِنِّي إِنْ أُدِيلَ فِي الدُّنْيَا كُنَّا قَدْ تَوَجَّهْنَا عِنْدَهُ، وَإِنْ اضْمَحَلَّ أَمْرُهُ كُنَّا قَدْ سَلِمْنَا (مِنْ سَبِي) أَعْدَائِهِ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَلَا - إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ بِمَا يَقُولُونَ مِنْ أُمُورِ أَنْفُسِهِمْ - لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعْرِفُ نَبِيَّهُ ص نِفَاقَهُمْ، فَهُوَ يَلْعَنُهُمْ وَيَأْمُرُ الْمُؤْمِنِينَ بِلْعَنِهِمْ،

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۱۱۹

آنگاه که به این بیعت شکنان غدیر گفته می‌شود:" با اظهار بیعت شکنی برای بندگان مستضعف خدا در زمین فساد نکنید که در نتیجه دین آنانرا در قلوبشان مشوش می‌کنید و آنان را در مذاهبشان متحیر می‌نمایید ما اصلاح کننده هستیم زیرا ما به دین محمد نه غیر دین محمد معتقد نیستیم و از نظر دین متحیر هستیم ما در ظاهر رضایت خویش را نسبت به محمد با قبول دین او و

شریعتش اعلام می‌کنیم، و در باطن طبق شهوات خود عمل می‌کنیم و از زندگی دنیا استفاده می‌کنیم و در رفاه به سر می‌بریم و در کنار آن خود را از بند رقیب-محمد رها ساخته ایم و از اطاعت پسر عمویش علی خلاص نموده ایم، تا اگر در دنیا پیروز شد نزد او شناخته شده باشیم، و اگر امر او از بین رفت از اسیر شدن به دست دشمنانش در امان باشیم.

ص: ۲

خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که با کنایه منافقین را به مومنین معرفی کند به گونه ای که بر اصحاب مخلص او مخفی نماند که منظور چه کسانی هستند، و سپس امر به لعن آنان می فرمود

اهمیت ویژه به مسجد غدیر

اهمیت ویژه به مسجد غدیر (و روی صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا ابراهیم صلوات الله علیه عن الصلاه فی مسجد غدیر خم بالنهار و انا مسافر فقال صلّ فیہ فانّ فیہ فضلا و قد کان ابی صلوات الله علیه یامر بذلك)

و به سی سند صحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از نماز در مسجد غدیر خم در روز و من مسافر بودم حضرت فرمودند که نماز کن در آن مسجد که فضیلت بسیار دارد و همیشه پدرم صلوات الله علیه امر می فرمودند به نماز در آن مسجد. و الحال اهل سنت که اهل بدعتند از جهت آن که مخفی بماند راه را می گردانند و در کنار دریا در موضعی که جحفه در آنجا بوده است و سیل آن را خراب کرده است و رابع می نامند فرو می آیند، و اگر از میان کوه که بیرون آیند راست بروند در یک فرسخی رابع است به آن جا می رسند و اهل مدینه داخل مسجد می شوند چون همیشه جمعی از بنی حسین همراه می باشند و عوام شیعه یا شیعیان بین الحرمین قبل از این منزل منزلی است که بر که عظیم دارد غدیر خم نامیده اند و صورت منبری ساخته اند و جمعی کثیری از عرب در آن مسجد بودند و قسم یاد می کردند که ما شنیده ایم از پدران خود که غدیر خم همین جاست و نتوانستیم که به ایشان بگوئیم که غلط کرده اید

لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، ج ۸، ص: ۴۷۵

معجزه صاحب غدیر در مقابل منکرین ولایت

معجزه صاحب غدیر در مقابل منکرین ولایت در حدیث حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وارد شده که چون اول و ثانی و ثالث در حضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم قبول خلافت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام کردند، و با آن حضرت بیعت نمودند و گفتند: «ما وثقنا بدخول الجئه والنجاه من النار الا بهذه البيعه» لکن در واقع این بیعت نبود بلکه خدعه و فریبی بود که با حضرت کردند لهذا حق تعالی فرمود: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ» ای بخادعون رسول الله، و چون پیغمبر بحکم جبرئیل علی مرتضی را با سایر اصحاب بصحرا برد تا زیادتی رتبه و بلندی درجه مرتضی را بایشان بنماید رو باصحاب کرده فرمود که: سعادت شما در اطاعت علی است و شقاوت شما بمخالفت علی. و بعد از این متوجه بمرتضی شده فرمودند که: سؤال کن از خدای تعالی بجاه محمد و آل محمد که این جبال را بهر چه خواهی منقلب گردانند، پس حضرت مرتضی دعا کرد و جبال همه نقره گردیدند، و بزبان بی زبانی گفتند که:

یا علی! ما را مهتیا کرده اند تا آنکه پذیرای فرمان تو باشیم، اگر خواهی ما را انفاق کن که حاضریم، و بعد از این منقلب بطلا و یواقیت و بمشک و عبیر و عنبر شدند و گفتند آنچه را که قبل از این گفته بودند. پس حضرت رسالت پناه رو باصحاب خود کرده فرمود: دیدید که چه نوع خدای تعالی علی مرتضی را مستغنی از شما ساخته؟. پس خطاب بمرتضی کرده گفتند که بهمان دعا اشجار را بفرما تا برای تو مردان تمام سلاح گردند، و سنگها شیران و افاعی شوند، پس مرتضی بجاه محمد و آل او دعا کرده درختان و سنگها منقلب بمردان جنگی و شیران و افاعی گردیدند و گفتند: یا علی حق سبحانه و تعالی ما را محکوم حکم تو گردانیده هر که را خواهی بفرما تا بقتل آریم، چون اصحاب نفاق پیشه، این قرب و مرتبه را از حضرت امیر برای العین مشاهده کردند مرض کفر و نفاق ایشان زیادتی پذیرفت.

ص: ۴

حق سبحانه و تعالی فرمود: «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» یعنی پس زیاد کرد بر ایشان خدای تعالی از نمودن درجات عالیه امیر المؤمنین بیماری نفاق را و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست در آخرت عذابی دردناک بما کَانُوا يَكْذِبُونَ بسبب جزای کذب ایشان در دعوی ایمان، بنا بر این کلمه «با» برای سببیت است و کلمه «ما» مصدری و مدخول خود را بمصدریت فروز می آورد، و تقدیر کلام چنین است «و لَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ بسبب جزاء کذبهم

تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص: ۱۳

ایات الهی در مورد عاقبت

ایات الهی در مورد عاقبت قبول ولایت و محبت صاحب غدیر در تفسیر امام علیه السّلام است که موسی بن جعفر علیهما السّلام در تفسیر آیه شریفه أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ فرمود:

آنها کسانی هستند که دین خداوند را فروختند و در عوض کفر را برگزیدند.

فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ یعنی در تجارت آخرت سودی نبردند، زیرا آنها آتش دوزخ و انواع عذاب آن را خریدند و از بهشتی که برای آنان مهیا شده بود در گذشتند و مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ یعنی بسوی حق و حقیقت و راه درست هدایت نشدند.

هنگامی که این آیه شریفه فرود آمد گروهی نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله آمدند و گفتند یا رسول الله پاک و منزّه است آن خدائی که روزی می دهد، مشاهده نمی کنید فلان شخص از مال دنیا چیزی نداشت و دست او خالی بود، ولی با گروهی بعنوان خدمت کار به سفر دریائی رفتند.

آن جماعت در اثر خدمت او حقش را دادند و او را با خود به چین بردند، و او را در مال التجاره خود سهیم کردند او هم چنین متاع و اثاثیه خرید و با خود آورد، و آنها را فروخت و ده برابر سود برد، و او اکنون یکی از مال داران و ثروتمندان اهل مدینه می باشند.

ص: ۵

گروهی دیگر که در خدمت آن حضرت بودند گفتند یا رسول الله مگر مشاهده نمی کنی فلانی که حالش بسیار خوب و مال دار بود، زندگی مجلل و باشکوهی داشت و خیرات و مبرات می کرد، و همه اسباب و وسائل و ابزار کار در اختیارش بود، ولی حرص و آز او را وادار کرد به سفر دریائی برود.

او در هنگام تلاطم دریا و ایام موج خیز و طوفانی سوار یک کشتی بدون اطمینان شد، ملاحان و دریانوردان هم ضعیف و ناتوان بودند، او به حرکت خود ادامه داد تا به وسط دریا رسید، در این هنگام بادی شدید وزید و او را بطرف ساحل کشانید و همه ثروت ها و اموالش غرق شد و اینک با فقر و حسرت بسر می برد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: آیا بگویم بهتر از اول و بدتر از دوم کیست، گفتند:

بفرمائید یا رسول الله فرمود: اما آن کس که حالش از اول بهتر است مردی است که اعتقاد راستین به محمد و علی که برادر و ولی و جانشین او می باشد دارد.

علی میوه دل رسول الله می باشد و از وی مخلصانه اطاعت می کند، مردیکه اعتقاد به محمد و علی دارد خداوند و پیامبر و علی از وی سپاسگزاری می کنند، و بدین وسیله خیر دنیا و آخرت به او می رسد و به او زبانی می دهند که از نعمت های خدائی سپاسگزاری می کند.

به این بنده دلی شاکر عطا می گردد، او از هر چه خداوند برای او مقدر کند راضی می باشد، و از هر چه از دشمنان آل محمد علیهم السلام به او می رسد صبر می کند، و از این جهت خداوند او را در زمین و آسمان بزرگ می کند و از رضوان و کرامت های خود به او می دهد و این تجارت سودمندتر و بهتر و گواراتر است.

اما آن کس که حالش از دومی بدتر است مردی است که با حضرت رسول صلی الله علیه و اله بعنوان برادری بیعت کرده است، و با او موافقت نموده و با دوستان او دوست شده، و با دشمنان او دشمن شده است.

بعد از این بیعت خود را شکسته و با او مخالفت نموده و با دشمنانش همدست شده است این چنین شخصی به سبب اعمال زشت خود پایانش به بدی ختم می گردد و گرفتار عذابی می شود که از وی دست بر نمی دارد، او در دنیا و آخرت زیان می بیند.

بعد از این رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ای بندگان خدا به کسانی که مورد اکرام و احترام خداوند هستند خدمت کنید، خداوند آنها را برگزیده و آنها را بهترین مردم روی زمین قرار داده و او را از میان همه مردم اختیار کرده است.

آن مرد برگزیده علی بن ابی طالب علیه السلام است که خداوند بعد از محمد صلی الله علیه و اله او را اختیار کرده است، باید دوستان او را دوست داشت و دشمنان او را دشمن گرفت و حقوق همدیگر را در این باره مراعات کرد، مراعات علی علیه السلام بهتر از مراعات آن بزرگانی است که مراعات رفیق شما را در سفر چین رعایت کردند و او را مالدار نمودند.

متوجه باشید که پاره ای از شیعیان علی علیه السلام روز قیامت در محشر حاضر می گردند و گناهان آنها در کفه میزان چنان سنگین می گردد که از کوه های بلند و امواج دریاها هم سنگین تر است، مردم می گویند: این بنده هلاک شد و نجاتی برای او نیست و همواره در عذاب خواهد بود.

در این هنگام از طرف خداوند ندا می آید ای بنده خطاکاری که این گناهان را مرتکب شدی آیا در برابر این همه گناه حسنه ای هم داری که با گناهت مساوی شود و وارد بهشت گردی و مورد عنایت خداوند قرار گیری و مشمول وعده خدا شوی.

بنده می گوید: من نمی دانم، منادی خداوند به او می گوید: خداوند امر می کند که در میان مردم فریاد بزن و خود را معرفی کن و بگو من فلان فرزند فلان و از فلان شهر هستم، و اینک گناهان زیادی با خود آورده ام و در مقابل آن حسناتی ندارم، و اینک اگر از کسی کمکی برمی آید از من یاری کند، زیرا من اکنون به آن نیاز دارم.

هنگامی که این مرد با فریاد استغاثه می کند نخستین کسی که به او پاسخ می دهد علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و می گوید: لیبک ای کسی که در محبت من مورد آزمایش قرار گرفتی و برای دشمنی با من مظلوم واقع شدی.

بعد او را با طلب کارانش که گروه زیادی هستند در حدود پانصد نفر می باشند حاضر می کنند و همه از وی شکایت دارند و حق خود را می خواهند، آنها می گویند یا امیر المؤمنین ما برادران مؤمن او هستیم و او به ما نیکی می کرد و ما را احترام می نمود و در معاشرت و رفتار خود با ما حسن سلوک داشت و به ما محبت و احسان می نمود.

اینک ما هم عبادت ها و طاعات خود را به او بخشیدیم، علی علیه السلام می فرماید حالا که شما اعمال خود را به او بخشیدید پس چگونه وارد بهشت می شوید، می گویند با رحمت و اسعه خداوند که شامل دوستانت می گردد وارد بهشت می گردیم ای برادر رسول خدا.

در این هنگام از طرف خدا نداء می آید ای برادر رسول خدا، این ها برادران مؤمن او هستند که همه اعمال خود را به او بذل کردند و اینک تو چه می خواهی به او بدهی، و من بین او و گناهانش حکمیت می کنم و اینک او را بخاطر دوستی او با تو می آمرزم.

اما بین او و کسانی که از وی طلب دارند و اینک از او شکایت می کنند باید در این جا بین آنها را نیز اصلاح کنم، علی علیه السلام میفرماید بار خدایا هر چه اراده کردی امر کن تا انجام دهم، خداوند می فرماید ای علی از او نزد طلب کارانش ضمانت کن و او را آزاد ساز.

در این جا علی علیه السلام می فرماید نزد من بیائید تا طلب شما را از طرف او بدهم، آن ها می گویند ای برادر رسول خدا ما در برابر مطالبه خود از شما می خواهیم فقط ثواب یکی از نفس هائی که در هنگام خوابیدن بر فراش رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داشته اید به ما بدهید.

علی علیه السلام فرمود: من خواسته های شما را اجابت کردم و هر چه می خواهید می دهم، در این هنگام خداوند متعال می فرماید ای بندگان من بنگرید که چگونه علی از شما ضمانت کرد و شما را از عذاب رهانید و مورد لطف و احسان خود قرار داد.

بعد از آن خداوند مقام آنها را در بهشت نشان می دهد و آنها متوجه می گردند که ثواب یک نفس از نفسهای علی علیه السلام در ليله المیبت آن همه پاداش ها دارد، و خداوند به این وسیله علی را ضامن قرار می دهد و او طلب مؤمنان و دوستان خود را می دهد.

خداوند متعال بعد از این مقامات عالیه و منازل مجللی به آنها نشان می دهد که هرگز دیدگان آنها ندیده و گوش ها آن را نشنیده و در دل هیچ انسانی خطور نکرده است، آنها می گویند بار خدایا اکنون که همه اینها متعلق به ما می باشد، پس انبیاء و صدیقان و صالحان و مؤمنان در کجا قرار خواهند گرفت آنها خیال می کنند که همه بهشت را به آنها داده اند.

در این هنگام از طرف خداوند ندا می آید: ای بندگان من اینها همه ثواب یک نفس از انفاس علی بن ابی طالب می باشد که شما آن را خواستید، اینک خدا آن را به شما داد، بعد از این آن مؤمنان همراه آن مؤمنی که از وی طلب کار بودند در آن مقام ها در بهشت قدم می گذارند و از نعمت های خداوند برخوردار می گردند.

آنها بعد از ورود به بهشت مشاهده می کنند که علی علیه السلام در آنجا مملکت هائی دارد که چندین برابر آن است که برای دوستش بذل کرده است، سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: آیا این مقام برای منزل کردن بهتر است و یا وارد شدن در کنار درخت زقوم که برای مخالفان وصی من علی بن ابی طالب فراهم شده است.

ایمان و کفر، ج ۱، ص: ۲۴۲

بیزاری نسبت به دشمن غدیر و نهی از منکر

بیزاری نسبت به دشمن غدیر و نهی از منکر شیخ مفید (ره) [در کتاب ارشاد] از یعقوب سراج روایت می کند که گفت: به حضور امام صادق علیه السلام رفتم، دیدم بالای سر حضرت کاظم علیه السلام که در گهواره بود، ایستاده، و زمانی دراز با او راز گفت، پس من نشستم تا فارغ شد، آنگاه از نزد امام صادق علیه السلام برخاستم، آن حضرت به من فرمود: «نزد مولایت برو و به او سلام کن»، من نزدیک (گهواره) رفتم و سلام کردم، با زبانی فصیح، جواب سلام مرا داد، آنگاه به من فرمود: «برو نامی که دیروز برای دخترت گذاردی، تغییر بده، زیرا آن نامی است که خدا آن را نمی پسندد».

ص: ۱۰

یعقوب می گوید: من دختری داشتم، نامش را «حمیرا» (۱) گذاشته بودم، امام صادق علیه السلام به من فرمود: «به دستور او (حضرت کاظم علیه السلام) رفتار کن، تا هدایت شوی»، من رفتم و نام دختر را عوض کردم.

۱- حمیراء نام عایشه دختر ابی بکر است که جنگ جمل را در مخالفت باصاحب غدیر براه انداخت و بیعتش را با خلیفه وقت امیرالمومنین علی علیه السلام شکست وریشه های فساد و تباهی را در جامعه مسلمین ایجاد نمود و بنا بر این ان حضرت از آن ملعونه بیزای جسته است و بدین وسیله نهی از منکر نمودند

الأنوار البهیه، ص: ۲۷۹

امامت هفتمین وارث غدیر

شناخت امامت

ابو بصیر گوید: به حضرت ابو الحسن موسی عرض کردم: جانم فدایت گردد به چه چیز می شود امام را شناخت؟ فرمود: به چند چیز میتوان امام را شناخت اول اینکه باید پدرش او را معرفی کند، تا مردم بدانند وی از طرف خدا حجت است دوم اینکه از هر چه پرسند پاسخ دهد، سوم اینکه از امور آینده اطلاع دهد، چهارم اینکه با مردم به هر زبانی سخن گوید. پس از این فرمود: ای ابو محمد من اکنون قبل از اینکه از جای خود حرکت کنی، علامتی را بشما نشان خواهم داد، مدتی نگذشت که یکنفر از اهل خراسان خدمت آن جناب رسید و با زبان عربی به گفتگو پرداخت، لیکن حضرت موسی بن جعفر با زبان فارسی جواب او را داد، مرد خراسانی عرض کرد: به خداوند سوگند من از این جهت با شما فارسی سخن نگفتم که خیال میکردم شما فارسی نمیدانید.

حضرت فرمود: سبحان الله! اگر من قادر نباشم جواب تو را بدهم پس چه فضیلتی بر شما دارم، سپس فرمودند: ای ابو محمد امام هیچ کلامی بر وی مخفی نخواهد بود و با همه مردم سخن میگوید، و گفتار پرندگان را میداند، و با هر ذی روحی میتواند تکلم کند.

ص: ۱۱

ترجمه إعلام الوری، متن، ص: ۴۱۳

تصريح بامامت موسى بن جعفر عليه السلام

امام صادق عليه السلام

کمال الدین: عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب از دائی خود حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که عرض کردم اگر پیش آمدی شد که خدا آن روز را برایم نیاورد امام ما کیست؟ اشاره بفرزندش موسی نمود عرض کردم: بعد از او فرمود پسرش. گفتم: اگر پسرش از دنیا رفت یک برادر بزرگ گذاشت و یک فرزند کوچک امام کیست؟ فرمود پسرش همین طور پیوسته امامها فرزند امام قبل است.

عرض کردم: آقا اگر من او را نشناسم و مکانش را ندانم چه کنم؟ فرمود: میگوئی خدایا من ارادت دارم به آن امامی که از فرزندان امام قبل است همین برای تو کافی است.

زندگانی حضرت امام موسی کاظم (ع)، ترجمه بحار الأنوار، ص: ۱۵

پیامبر اکرم (ص)

بیست و هفتم: صدوق در کتاب نصوص از ابو ثابت از ام سلمه حدیث کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند نگاه کردم بر عرش نوشته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» (خدایی جز خدای یگانه نیست، و محمد فرستاده اوست؟) به وسیله علی او را تأیید و یاری کردم، سپس انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم، و نور حجت را در میان آنها دیدم که مانند ستاره درخشان، نورانی بود. عرض کردم:

ص: ۱۲

پروردگارا این کیست و آنها کیانند؟ به من ندا شد: ای محمد! این نور علی، فاطمه و دو سبط تو حسن و حسین و امامان پس از تو از اولاد حسین علیه السّلام است که همگی پاکیزه و معصومند، و این (آخرین) نور حجت (من) است که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه از بیدادگری و ستم پر شده باشد.

الإِنصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام / ترجمه رسولی محلاتی، فارسی، ص: ۶۲

دوران امامت

دوران امامت

در ابتداء امامت، عمر شریفش بیست سال بود و کمتر نیز گفته اند، و مدّت امامتش سی و پنج سال بود، در ایام خلافت آن حضرت بقیه خلافت منصور بود، و او به ظاهر متعزّض آن حضرت نشد؛ و بعد از او ده سال و کسری ایام خلافت مهدی بود، و آن لعین حضرت را به عراق طلبید و محبوس گردانید، و به سبب مشاهده معجزات بسیار، جرأت بر اذیت آن حضرت ننمود و آن جناب را به مدینه برگردانید؛ و بعد از آن یک سال و کسری مدّت خلافت هادی بود، و او نیز آسیبی به آن حضرت نتوانست رسانید، چون خلافت به هارون لعین رسید آن حضرت را به بغداد آورد، مدّتی محبوس داشت، و در سال پانزدهم خلافت خود آن حضرت را به زهر شهید کرد

جلاء العیون، ص: ۸۹۷

ولادت نور

علاقه شدید امام صادق علیه السّلام به پسرش موسی علیه السّلام

علاقه شدید امام صادق علیه السّلام به پسرش موسی علیه السّلام روایت شده: شخصی از امام صادق علیه السّلام پرسید: چقدر فرزندان

ص: ۱۳

موسی را دوست داری؟».

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود:

و ددت ان لیس لی ولد غیره، حتی لا یشارکه فی حبی له احد

: «دوست داشتم غیر از او (موسی) فرزند دیگری نداشتم، تا هیچ کس در علاقه ام به موسی علیه السلام شریک نمی شد».

الأنوار البهیة، ص: ۲۷۹

ماجرای ولادت امام کاظم علیه السلام

ماجرای ولادت امام کاظم علیه السلام امام کاظم علیه السلام در سرزمین «ابواء»، منزلگاه بین مکه و مدینه، در روزه یکشنبه [و به گفته بعضی در روز سه شنبه] هفتم صفر سال ۱۲۸ هجرت [و به گفته بعضی در سال ۱۲۹ ه ق در عصر خلافت ابراهیم بن ولید، سیزدهمین خلیفه اموی] چشم به جهان گشود.

مادر آن حضرت، به نام «حمیده مصفاة بربریه» از بانوان بلند مقام عجم بود، امام صادق علیه السلام فرمود:

حمیده: مصفاة من الادناس کسبیکه الذهب ...

: «حمیده از پلیدی‌ها، پاک و پاکیزه است، همانند طلای خالص می باشد و پیوسته فرشتگان از او نگهبانی کردند تا اینکه او در پرتو لطفی که خدا به من و حجت بعد از من داشت، به من سپرده شد».

و از بعضی از روایات، فهمیده می شود که امام صادق علیه السلام به بانوان دستور می داد تا نزد حمیده روند، و احکام شرع را از او بیاموزند.

ابو بصیر می گوید: در آن سالی که امام کاظم علیه السلام متولد شد، در محضر امام صادق علیه السلام بودم، هنگامی که به منزلگاه «ابواء» رسیدیم، امام صادق علیه السلام برای ما و اصحابش غذا آماده کرد، آن حضرت هرگاه برای اصحاب خود غذا حاضر می کرد، غذای فراوان و پاکیزه بود، مشغول خوردن غذا بودیم که ناگاه فرستاده حمیده (مادر امام کاظم علیه السلام) نزد امام صادق علیه السلام آمد و از قول حمیده گفت: «اثر وضع حمل در من پدید آمده، شما قبلا فرموده

ص: ۱۴

بودی که در این مورد، شما را آگاه کنم».

امام صادق علیه السلام در حالی که خوش حال و خرسند بود، برخاست و رفت، و چند لحظه طول نکشید که بازگشت، دیدیم آستین‌ها را بالا زده و خندان است، عرض کردیم: «خداوند همواره شما را خندان و چشمان شما را روشن کند، حمیده چه کرد؟».

فرمود: «خداوند به من پسری عطا کرد، که بهترین مخلوقات خدا است، حمیده به من خبر داد که من از او به آن خبر آگاه‌تر بودم».

عرض کردم: «قربانت گردم؛ چه خبری داد؟».

فرمود: او گفت: هنگامی که این نوزاد، به زمین قرار گرفت، دستهایش را روی زمین نهاد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد، من به او گفتم: «این نشانه‌ای است از رسول خدا صلی الله علیه و آله [که هنگام ولادتش دیده شده] و در مورد هر امامی بعد از او، چنین نشانه‌ای وجود دارد؛ تا آخر حدیث».

الأنوار البهیة، ص: ۲۷۸

نسب و اسم و کنیت و لقب آن حضرت

نسب و اسم و کنیت و لقب آن حضرت اسم شریف آن حضرت موسی بود، و کنیت او ابو الحسن و ابو ابراهیم بود، و ابو علی و ابو اسماعیل نیز گفته اند، و دو کنیت اول اشهر است؛ و القاب شریف آن حضرت: کاظم و صابر و صالح و امین است، و لقب مشهور آن حضرت کاظم است «۱».

و پدر آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است، و مادر آن جناب امّ ولدی بود که او را حمیده بربریه می گفتند، و بعضی اندلسیه گفته اند .

و نقش خاتم آن جناب به روایت امام رضا علیه السلام: حسبی الله بود، و به روایت دیگر:

ص: ۱۵

الملك لله وحده بود .

جلاء العيون، ص: ۸۹۱

مادر حضرت

قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند که ابن عکاشه اسدی به خدمت امام محمد

باقر علیه السلام آمد و حضرت امام جعفر علیه السلام در خدمت آن جناب ایستاده بود، آن جناب او را اعزاز و اکرام نمود و انگوری برای او طلبید، در اثنای سخن ابن عکاشه عرض کرد که:

یا بن رسول الله چرا جعفر را تزویج نمی نمائی که به حدّ تزویج رسیده است؟ و همیان زری نزد آن جناب گذاشته بود، حضرت فرمود که: در این زودی برده فروشی از اهل بربر خواهد آمد و در خانه میمونه فرود خواهد آمد، و به این زر از برای او کنیزی خواهم خرید.

راوی گفت که: بعد از چند روز دیگر به خدمت آن جناب رفتم و گفتم: می خواهید خبر دهم شما را از آن برده فروشی که من گفتم برای جعفر از او کنیزی خواهم خرید؟ اکنون آمده است بروید و به این همیان زر از او کنیزی بخرید. چون نزد برده فروش رفتم گفتم:

کنیزانی را که داشتم همه را فروخته ام و نمانده است نزد من مگر دو کنیز، یکی از دیگری بهتر است، گفتم: بیرون آور ایشان را تا بینم. چون ایشان را بیرون آورد گفتم: آن جاریه که بهتر است به چند می فروشی؟ گفت: قیمت آخرش هفتاد دینار است، گفتم: احسان کن و از قیمت چیزی کم کن، گفت: هیچ کم نمی کنم، گفتم: به آنچه در کیسه است ما می خریم او را، مرد ریش سفیدی نزد او بود گفت: بگشائید مهر را، نخاس گفت: عبث مگشائید که اگر یک حبه از هفتاد دینار کم است نمی فروشم، آن مرد گفت که: بگشائید و بشمارید، چون شمردیم هفتاد دینار بود نه کم و نه زیاد، پس آن جاریه را آوردیم به خدمت آن حضرت، و حضرت امام جعفر علیه السلام نزد آن جناب ایستاده بود، و آنچه گذشته بود به خدمت آن حضرت عرض کردیم، حضرت ما را حمد کرد و از جاریه سؤال کرد که: چه نام داری؟

ص: ۱۶

گفت: حمیده نام دارم، حضرت فرمود که: پسندیده در دنیا و ستایش کرده خواهی بود در آخرت، مرا خبر ده که آیا بکری یا ثیب؟ گفت: باکره ام، حضرت فرمود که: چیزی به دست نخاسان نمی آید که فاسد نکنند، چگونه تو باکره مانده ای؟ گفت: هرگاه نزد من می آمد و اراده مقاربت می کرد، حق تعالی مرد سفید موئی را بر او مسلط می گردانید که طپانچه بر روی او می زد و مانع می شد، پس حضرت فرمود که: ای جعفر متصرف شو این کنیز را که از توست، و از این فرزندی هم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد.

و به سند معتبر دیگر روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: حمیده پاک و پاکیزه است از هر چرکی و عیبی مانند طلای خالص، و پیوسته ملائکه به امر حق تعالی او را حراست کردند که دست بیگانه به او نرسید تا به دست من آمد برای بزرگواری من، و برای بزرگواری حجت بعد از من «۱».

و به روایت دیگر: حمیده در خواب دید که ماه در دامن او فرود آمد پیش از آنکه حضرت او را بخرند

جلاء العیون، ص: ۸۹۲ و ۸۹۳

ولیمه ولادت امام کاظم علیہ السلام

ولیمه ولادت امام کاظم علیه السلام ابو عبد الله برقی از منهل قصاب نقل می کند که گفت: «از مکه به قصد مدینه، حرکت کردم، در مسیر راه به «أبواء» رسیدم، با خبر شدم که امام صادق علیه السلام دارای پسری شده است، من زودتر از آن حضرت به مدینه رسیدم، او یک روز بعد از من به مدینه آمد، و سه روز به مردم غذا داد، من جزء آنان بودم که در کنار سفره آن حضرت، هر روز غذا می خوردم، به قدری که تا روز بعد نیاز به غذا نداشتم، به این ترتیب سه روز غذا خوردم، به اندازه ای که شکمم پر می شد و سنگین می شدم، و بر اثر سنگینی بر بالشی تکیه می کردم، و تا فردای آن روز غذا نمی خوردم». الأنوار البهیة، ص: ۲۷۸

ص: ۱۷

حدود فدک در کلام امام کاظم علیه السلام

در کتاب خلفاء است که هارون الرشید بموسی علیه السّلام بن جعفر پیشنهاد کرد که فدک را پس بگیرد. امام علیه السّلام امتناع میورزید تا اصرار زیاد کرده فرمود:

من فدک را نمی گیرم مگر تمام آن را با مرزی که معین میکنم بدهی. گفت: حدود فدک کجا است. فرمود: اگر حدود آن را معین کنم نخواهی داد. گفت: ترا قسم میدهم بحق جدت که حدود آن را معین کنی. فرمود: حد اول آن عدن، چهره رشید درهم کشیده شد گفت بگو فرمود: حد دوم سمرقند رنگ صورت رشید برگشت فرمود حد سوم افریقا است چهره رشید سیاه شد باز گفت: حد دیگر را بگو فرمود: حد چهارم سیف البحر است که هم مرز با جزائر و ارمنیه است.

هارون گفت: دیگر برای ما چیزی باقی نماند پس بیا جای من بنشین. حضرت موسی بن جعفر فرمود: من گفتم اگر مرز آن را تعیین کنم نخواهی داد. از آن موقع تصمیم کشتن موسی بن جعفر علیه السلام را گرفت.

در روایت پسر اسباط چنین است که فرمود: حد اول عریش مصر و دوم دومه-الجدل و سوم احد و چهارم سیف البحر است هارون گفت: این تمام دنیا است.

فرمود: این سرزمینها در اختیار یهودان بود که خداوند بدون جنگ و جدال و لشکر کشی بتصرف پیامبر اکرم در آورد دستور دادند که بفاطمه زهرا علیها السلام واگذارد.

زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، ص: ۱۳۰

صفات هفتمین وارث غدیر

خبر از آینده

اطلاع از اجل شیعیان

پیشگوئی امام موسی بن جعفر (ع)

اسحاق بن عمار می گوید: پیش موسی بن جعفر- علیه السلام- بودم که مردی وارد شد و حضرت به او فرمود: ای فلانی! تو تا یک ماه دیگر می میری. با خود گفتم: مثل اینکه او اجل شیعیان را می داند، در این موقع امام فرمود: ای اسحاق! شما که این را انکار نمی کنید؟ رشید هجری در حالی که مستضعف بود، علم آینده را می دانست و امام از او سزاوارتر است که این را بداند.

ص: ۱۸

بعد از آن فرمود: ای اسحاق! تو تا دو سال دیگر از دنیا می روی و خانواده ات متفرق می شوند و به فقر و ورشکستگی شدیدی دچار می گردند .

جلوه های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص: ۵۱۱

بشارت به شیعه مردن

اخطل کاهلی از عبد الله بن یحیی کاهلی نقل کرد که گفت: بحج رفتم خدمت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم، بمن فرمود: امسال هر چه می توانی کار نیک انجام ده که اجلت نزدیک شده شروع بگریه کردم فرمود:

چرا گریه میکنی؟

گفتم: آقا خبر مرگ مرا دادی. فرمود: بشارت باد ترا که از شیعیان ما هستی و سعادت مند خواهی بود. اخطل را وی حدیث گفت: چیزی نگذشت که عبد الله از دنیا رفت.

زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، ص: ۳۲

شطیغه نیشابوری

خبر شطیغه نیشابوریّه و جمله ای از دلایل و معجزات آن حضرت است در آن

ابن شهر آشوب روایت کرده از ابو علی بن راشد و غیر او در خبر طولانی که گفت: جمع شدند شیعیان نیشابور و اختیار کردند از بین همه محمد بن علی نیشابوری را، پس سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار پارچه جامه به او دادند که برای امام موسی علیه السلام ببرد. شطیغه که زنی مؤمنه بود یک درهم صحیح و پاره از خام که به دست خود آن را رشته بود و چهار درهم ارزش داشت آورد و گفت: انّ الله لا یستحیی من الحقّ، یعنی: این که من می فرستم اگر چه کم است، لکن از فرستادن حقّ امام علیه السلام اگر کم باشد نباید حیا کرد قال فثنیت درهما.

ص: ۱۹

پس آن جماعت آوردند جزوه ای که در آن سؤالاتی بود و مشتمل بود بر هفتاد ورق، در هر ورقی یک سؤال نوشته بودند و ما بقی ورق را سفید گذاشته بودند که جواب آن سؤال در زیرش نوشته شود و هر دو ورقی را روی هم گذاشته بودند و مثل کمر بند سه بند بر آن چسبانیده بودند و بر هر بندی مهری زده بودند که کسی آن را باز نکند و گفتند: این جزوه را شب بده به امام علیه السلام و فردای آن شب بگیر آن را، پس هرگاه دیدی مهرها صحیح است پنج مهر از آن ها بشکن و ملاحظه کن بین هرگاه جواب مسائل را داده بدون شکستن مهرها پس او امامی است که مستحق مالها است، پس بده به او آن مالها را و الا اموال ما را برگردان به ما.

آن شخص مشرف شد به مدینه و داخل شد بر عبد الله افطح و امتحان کرد او را یافت که او امام نیست.

بیرون آمد و می گفت: ربّ اهدنی [الی] سواء الصراط پروردگار مرا هدایت کن به راه راست.

گفت: در این بین که ایستاده بودم، ناگاه پسری را دیدم که می گوید: اجابت کن آن کس را که می خواهی. پس برد مرا به خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس چون آن حضرت مرا دید فرمود به من برای چه نوید می شوی ای ابو جعفر؟ و برای چه آهنگ می کنی به سوی یهود و نصاری؟ به سوی من آی، منم حجّه الله و ولیّ خدا، آیا شناسانید تو را ابو حمزه بر در مسجد جدم؟

آنگاه فرمود که من جواب دادم از مسائلی که در جزوه است به جمیع آنچه محتاج الیه تو است در روز گذشته پس بیاور آن را، و بیاور درهم شطیطه را که وزنش یک درهم و دو دانق است و در کیسه ای است که چهار صد درهم و ازاری در آن است و بیاور آن پاره خام او را در پشتواره جامه دو برادری است که از اهل بلخند.

راوی گفت: از فرمایش آن حضرت علقم پدید و آوردم آنچه را که امر فرموده بود و گذاشتم پیش آن حضرت، پس برداشت درهم شطیطه را با پارچه اش و رو کرد به من و فرمود: انّ الله لا یستحیی من الحقّ، ای ابو جعفر! برسان به شطیطه سلام مرا و بده به او این همیان پول را- و آن چهل درهم بود- پس فرمود: بگو هدیه فرستادم برای تو شقه ای از کفن های خودم که پنبه اش از قریه خودمان قریه صیدا، قریه فاطمه زهراء علیها السلام است و خواهرم حلیمه دختر حضرت صادق علیه السلام آن را رشته و بگو به شطیطه که تو زنده می باشی نوزده روز از روز وصل ابو جعفر و وصل شقه و دراهم، پس شانزده درهم از آن همیان را خرج خودت می کنی و بیست و چهار درهم آن را قرار می دهی صدقه خودت و آنچه لازم می شود از جانب تو، و من نماز خواهم خواند بر تو، آن گاه فرمود به آن مرد: ای ابو جعفر! هر گاه مرا دیدی کتمان کن زیرا که آن بهتر نگاه می دارد تو را، پس فرمود: این مال ها را به صاحبانش برگردان و باز کن از این مهرها که بر جزوه زده شده است و بین که آیا جواب مسائل را داده ام یا نه پیش از آن که آن را بیاوری، گفت: نگاه کردم به مهرها دیدم صحیح و دست نخورده است پس گشودم یکی از وسطهای آن را دیدم نوشته است: چه می فرماید عالم در این مسأله که مردی گفت من نذر کردم از برای خدا که آزاد کنم هر مملوکی که در ملک من بوده از قدیم و در ملک او است جماعتی از بنده ها (یعنی کدام یک از آن ها باید آزاد شوند؟) حضرت به خط شریف خود نوشته بود: جواب، باید آزاد شود هر مملوکی که پیش از شش ماه در ملک او بوده، و دلیل بر صحت آن قول خدای تعالی است:

و الْقَمَرِ قَدَّرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ. مراد آن که حقّ تعالی در این آیه شریفه تشبیه فرموده ماه را بعد از سیر در منازل خود به چوب خوشه خرماى کهنه و تعبیر از او به قدیم فرموده، و چون چوب خوشه خرما در مدت شش ماه صورت هلالیت پیدا می کند پس قدیم آن است که شش ماه بر او بگذرد، و تازه که خلاف قدیم است مملوکی است که شش ماه در ملک او نبوده.

راوی گوید: پس باز کردم مهری دیگر دیدم نوشته بود: چه می فرماید عالم در این مسأله که مردی گفت به خدا قسم صدقه خواهم داد مال کثیری، چه مقدار باید صدقه دهد؟

حضرت در زیر سؤال به خطّ شریف خود نوشته بود: جواب: هرگاه آن کس که سوگند خورده مالش گوسفند است، هشتاد و چهار گوسفند صدقه دهد، و اگر شتر است، هشتاد و چهار شتر تصدّق دهد، و اگر درهم است، هشتاد و چهار درهم، و دلیل بر این قول خدای تعالی است: لَقَدْ نَصَّيْرُكُمْ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ يَعْنِي بِه تَحْقِيقُ كِه يَارِي كَرْد شَمَا رَا خَدَاوَنَد دَر مَوَطْن هَاي بَسْيَار، شمردیم موطن های پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از نزول این آیه یافتیم هشتاد و چهار موطن بوده که حقّ تعالی آن موطن ها را به کثیر وصف فرموده.

راوی گوید: پس شکستم مهر سیم را دیدم نوشته بود: چه می فرماید عالم در این مسأله که مردی نبش کرد قبر مرده ای را پس سر مرده را برید و کفنش را دزدید؟

مرقوم فرموده بود به خطّ خود: جواب: دست آن مرد را می برند به جهات دزدیدنش کفن را از جای حرز و استوار، و لازم می شود او را صد اشرفی برای بریدن سر میت، زیرا که ما قرار دادیم مرده را به منزله بچه در شکم مادر پیش از آن که روح او را دمیده شود و قرار دادیم در نطفه بیست دینار تا آخر مسأله.

پس آن شخص برگشت به خراسان، چون به خراسان رسید دید اشخاصی را که حضرت اموالشان را قبول نفرمود و ردّ کرد فطحی مذهب شده اند و شطیطه بر مذهب حقّ باقی است، پس سلام حضرت را به او رسانید و همیان و شقّه کفن که حضرت برای او فرستاده بود به او رسانید، پس نوزده روز زنده بود هم چنان که حضرت فرموده بود.

و چون وفات یافت حضرت برای تجهیز او آمد در حالی که سوار بر شتر بود، و چون از امر او فارغ شد سوار بر شتر خود شد و برگشت به طرف بیابان و فرمود:

آگاهی ده یاران خود را و برسان به ایشان سلام مرا و بگو به ایشان که من کسی که جاری مجرای من است از امامان لا بدّ و ناچاریم از آن که باید حاضر شویم به جنازه های شما در هر شهری که باشید، پس از خدا بپرهیزید در امر خودتان.

خبر از شهادت

لرزیدن سندی بن شاهک در حضور هشتاد نفر از علماء، بر اثر گفتار امام کاظم علیه السّلام

شیخ صدوق (ره) از حسن بن محمّد بشار نقل می کند که گفت: یکی از شیوخ و بزرگان اهل تسنّن که مورد قبول آنها است و از اهالی «قطیعه الزّبیع» است نقل کرد: من با بعضی از بنی هاشم که مردم به فضل او اعتراف داشتند، ملاقات کردم، که هیچ کس را در عبادت و علم، مانند او ندیده بودم.

گفتم: «چه کسی را با چه حال دیده ای؟».

گفت: در زمان سندی بن شاهک (عصر حکومت هارون) ما را که هشتاد نفر از شخصیت‌های نیک بودیم، در خانه ای جمع کردند، در آنجا به حضور موسی بن جعفر علیه السّلام رفتیم، سندی بن شاهک به ما رو کرد و گفت:

«ای مردم! این مرد را بنگرید، آیا به او آسیبی رسیده است؟ زیرا مردم گمان می کنند که به او آسیبی رسیده، و در این باره، زیاد حرف می زنند، ببینید؛ این منزل و فرش وسیع او است که هیچ گونه تنگی در آن نیست، و امیر مؤمنان (هارون) قصد سوئی نسبت به او ندارد، بلکه انتظار می رود که امیر مؤمنان (هارون) به اینجا بیاید و با ایشان (امام کاظم علیه السلام) مناظره کند، اینک این شخص را بنگرید که سالم است و در خانه وسیع جای دارد و در همه امور در وسعت است، خودتان احوالش را از خودش پرسید».

آن شیخ گفت: ما توجّهی جز نگاه به سیمای او (امام کاظم علیه السلام) و فضل و آثار عبادت او نداشتیم [سیمای نورانی آن حضرت، ما را تحت الشعاع قرار داده بود].

در این هنگام امام کاظم علیه السلام دهان گشود و چنین فرمود:

«اما آنچه که درباره وسعت منزل و امثال آن می گوید، اکنون همان گونه است که می گوید، ولی به شما ای حاضران! خبر دهم، من به وسیله نه عدد خرمای زهرآلود، مسموم شده ام، و من فردا به حالت احتضار در خواهم آمد و پس فردا می میرم».

آن شیخ می افزاید: «در این هنگام به چهره سندی بن شاهک نگاه کردم، دیدم بسیار پریشان است و همچون شاخه های درخت خرما می لرزد».

حسن بن محمد می گوید: «این شیخ (روایت کننده روایت فوق) از نیکان اهل تسنن، و بزرگمردی راستگو است، و سخنش مورد قبول و اطمینان مردم است».

الأنوار البهیه، ص: ۳۰۸ و ۳۰۷

سیره پیامبر در حسن خلق

دگرگونی کنیز زیباچهره و مرگ او

دگرگونی کنیز زیباچهره و مرگ او

ص: ۲۴

روایت شده: هارون، کنیزی خردمند و زیباچهره و خوش اندام را (در ظاهر) برای خدمتگزاری به زندان نزد امام کاظم علیه السلام فرستاد، و شخصی را مخفیانه مأمور کرد تا حال آن کنیز را برای او گزارش دهد. آن شخص دید: آن کنیز زیباروی در زندان، به سجده افتاده و با سوز و گداز می گوید:

قدّوس، سبحانک، سبحانک، سبحانک

: «ای خدای پاک و منزّه! تو از هر عیب و نقصی منزّه هستی، منزّه هستی، منزّه هستی!».

او را نزد هارون بردند، در حالی که می لرزید و به آسمان نگاه می کرد. همان جا مشغول نماز شد، وقتی که از او پرسیدند: «این چه حالتی است که پیدا کرده ای؟» در پاسخ گفت: «عبد صالح (امام کاظم علیه السلام) را دیدم که چنین بود».

آن کنیز به قدری دگرگون شده بود که همچنان در آن حال بود تا از دنیا رفت.

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

الأنوار البهیه، ص: ۲۹۸

سبب توبه بشر حافی

در سبب شدن آن حضرت است برای توبه بشر حافی علامه حلّی در منهاج الکرامه نقل کرده که بر دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، بشر حافی توبه کرد، و سببش آن شد که روزی آن حضرت گذشت از در خانه او در بغداد، شنید صدای ساز و آواز، غناها و نی و رقص که از آن خانه بیرون می آید، پس بیرون آمد از آن خانه کنیزکی و در دستش خاکروبه بود، آن خاکروبه را ریخت بر در خانه.

حضرت به او فرمود: ای کنیزک! صاحب این خانه آزاد است یا بنده است؟

ص: ۲۵

گفت: آزاد است.

فرمود: راست گفתי اگر بنده بود از مولای خود می ترسید.

کنیزک چون برگشت، آقای او بشر بر سر سفره شراب بود، پرسید چه باعث شد تو را که دیر آمدی؟

کنیزک حکایت را برای بشر نقل کرد، بشر به پای برهنه بیرون دوید و خدمت آن حضرت رسید و عذر خواست و گریه کرد و اظهار شرمندگی نمود و از کار خود توبه کرد بر دست شریف آن حضرت.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۳، ص: ۱۴۸۰

حسن خلق آن حضرت است نسبت به عمری بد کردار

در حسن خلق آن حضرت است نسبت به عمری بد کردار

شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که در مدینه طیبه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت امام موسی علیه السلام را اذیت می کرد، ناسزا به آن جناب می گفت و هر وقت که آن جناب را می دید به امیر المؤمنین علیه السلام دشنام می داد. تا آن که روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذارید ما این فاجر را بکشیم.

حضرت ایشان را نهی کرد از این کار نهی شدیدی و زجر کرد ایشان را، و پرسید که آن مرد کجا است؟

عرض کردند: در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است. حضرت سوار شد از مدینه به دیدن او تشریف برد، وقتی رسید که او در مزرعه خود توقف داشت.

حضرت به همان نحو که سوار بر حمار خود بود داخل مزرعه شد. آن مرد صدا زد که زراعت ما را نمال! از آنجا نیا، حضرت به همان نحو که می رفت، رفت تا به او رسید و نشست نزد او، و با او به گشاده رویی و خنده سخن گفت، و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت خود کرده ای؟

ص: ۲۶

گفت: صد اشرفی.

فرمود: چه مقدار امیدواری از آن بهره ببری؟

گفت: غیب نمی دانم.

حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟

گفت: امید دارم که دویست اشرفی عاید شود، پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سی صد اشرفی بود و به آن مرحمت کردند و فرمودند: این بگیر و زراعتت نیز باقی است و حقّ تعالی روزی خواهد فرمود تو را در آنچه امید داری.

عمری برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جناب درخواست که از تقصیرات او بگذرد، و او را عفو فرماید.

حضرت تبسم فرمود و برگشت. پس از آن عمری را در مسجد دیدند نشسته، چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. اصحابش با وی گفتند که: قصّه تو چیست؟ تو پیش از این غیر این می گفتی. گفت شنیدید آنچه گفتم، باز بشنوید. پس شروع کرد به آن حضرت دعا کردن.

اصحابش با او مخاصمه کردند، او نیز با ایشان مخاصمه کرد.

پس حضرت فرمود به کسان خود که: کدام یک بهتر بود، آنچه شما اراده کرده بودید، یا آنچه من اراده کردم؟ همانا من اصلاح کردم امر او را به مقدار پولی و کفایت کردم شرّ او را به آن.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۳، ص: ۱۴۷۵

معجزه حضرت

سخن گفتن پیکر مطهر بعد از شهادت

سخن گفتن پیکر مطهر بعد از شهادت

سید تاج الدین عاملی در کتاب «التّمّه فی تاریخ الأئمّه» روایتی نقل می کند، که شیخ حرّ عاملی (ره) نیز در «إثبات الهداه» (در حالات امام کاظم علیه السلام) آن را نقل کرده است و آن اینک:

ص: ۲۷

هنگامی که امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت، سندی بن شاهک، دستور داد، جنازه آن حضرت را روی جسر (پل) بغداد نهادند، و به مردم اعلام کرد که آن حضرت به مرگ مقدر از دنیا رفته است، مردم می آمدند و بدن مطهر آن حضرت را می دیدند، و آثار جراحت و زخمی در آن نبود، روایت شده، یکی از شیعیان مخلص، کنار جنازه آمد، در حالی که مردم اجتماع کرده بودند و می گفتند: «موسی بن جعفر علیه السلام کشته نشده است، بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته».

او (شیعه مخلص) به آنها گفت: «من از خود امام کاظم علیه السلام می پرسم که چگونه از دنیا رفت.

حاضران گفتند: «او مرده است، چگونه از او خبر می گیری؟».

او نزدیک آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا، تو و پدرت راستگو هستید به من خبر بده، آیا بر اثر مرگ مقدر از دنیا رفتی، یا کشته شده ای».

آن حضرت [به اعجاز و اذن الهی] سخن گفت و سه بار فرمود:

قتلا قتلا قتلا

: «کشته شدم، کشته شدم، کشته شدم».

سپس آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند و متصدی غسل و کفن، همان شخصی بود که امام کاظم علیه السلام به او وصیت نموده بود [چنانکه قبلا خاطر نشان گردید]، سپس جنازه آن حضرت را در بغداد در مقابل قبرستان قریش از جانب باب الثین، به خاک سپردند.

الأنوار البهیه، ص: ۳۱۵ و ۳۱۴

دعا برای شیر ماده در بیابان

علی بن حمزه بطائنی گفت یکی از روزها حضرت ابو الحسن بطرف زمینی که خارج مدینه داشت تشریف میبرد منمم باتفاق آن حضرت رفتم آن جناب بر استر و من بر الاغی سوار بودم در قسمتی از راه شیری سر راه بر ما گرفت من که از زیادی خوف از نفس افتادم لیکن حضرت ابو الحسن بدون آنکه خوف و ترسی در خود راه بدهد همچنان تشریف میبرد من دیدم آن حیوان با کمال کوچکی همه می کند و بطرف آن حضرت روان است حضرت توقف کرد و به همه او گوش میداد شیر پیش آمد و دو دستش را به کفل استر حضرت گذارده و حضرت بسخنان او توجه میکرد من از این پیش آمد که خیال کردم هم اکنون صدمه از آن حیوان بوجود نازنین امام میرسد سخت ناراحت شدم فاصله نشد، شیر بیک طرف از راه ایستاد و حضرت بجانب قبله متوجه شد سخنانی گفت که من نفهمیدم آنگاه بشیر اجازه مرخصی داد آن حیوان

ص: ۲۸

همه طولانی کرده و حضرت آمین میگفت و آن حیوان رهسپار شد تا از چشم ما افتاد.

و حضرت ابو الحسن بطرف مقصد خود حرکت کرد منم که گویا روح تازه بر اندامم دمیده شد براه افتادم پس از اندکی راه بجانب او رسیدم عرض کردم فدای شما این حیوان چه آهنگی داشت بخدا سوگند بمجردی که نزدیک شما رسید من ترسیدم که هم اکنون آسیبی بشما میرساند و از اینکه صدمه نرسانیده و با شما بطرز مخصوصی سخن میگفت بشگفت آمدم حضرت فرمود این حیوان ماده شیر آبستنی داشت که از سختی زایمان او بستوه آمده حضور من آمده تا از خدا بخواهم به آسانی وضع حملش بشود منم چنان درخواستی از خدا کردم و علاوه بر این بقلب من القا شد که فرزند نرینه خدا باو خواهد داد آن حیوان خرسند شد و در حق من دعا کرد که خدا ترا حفظ فرماید و بر تو و خاندان و هیچ یک از شیعیان تو درنده ای را مسلط ننماید منم آمین گفتم.

الإرشاد للمفید / ترجمه ساعدی، ص: ۵۷۴

عصا افعی می شود

روایت است به اسناد از هشام بن منصور از رشیق مولای رشید که گفت: رشید مرا فرستاد تا موسی کاظم بن جعفر - علیه السلام - را بیاورم تا وی را بکشد. بیاوردم. حضرت امام - علیه السلام - عصایی که در دست داشت، بجنبانید. عصا در دست وی افعی شد و هارون را از ترس، تب بگرفت و افعی در گردن هارون افتاد. وی فریاد برآورد که امام را رها کن. رها کردم. پس افعی از گردن وی جدا شد

راحة الأرواح، السبزواری، ص: ۲۱۴

ص: ۲۹

شیران محافظ

روایت کرد حمید طوسی که رشید ما را فرستاد تا موسی بن جعفر را- علیه السلام- بکشیم. من در زندان شدم، وقت نماز پیشین بود. موسی بن جعفر- علیه السلام- نماز می کرد و شیری دیدم بر دست راست وی و دیگری بر دست چپ وی ایستاده بودند. من بترسیدم و بازگردیدم و رشید را خبر کردم. مرا زجر کرد و باور نداشت. چند کس را از معتمدان با من فرستاد. ما نزدیک موسی بن جعفر شدیم، همچنان شیران را دیدیم که من گفته بودم. قصد ما کردند، ما بازگشتیم، رشید را خبر دادیم. سوگند خورد که اگر کسی را از این خبر دهید شما را در حال، سیاست فرمایم. در حال حیات وی زهره نداشتیم که کسی را بدین خبر دهیم.

راحه الأرواح، السبزواری، ص: ۲۱۱

نقش شیر شیر می شود

علی بن یقظین گفت: هارون الرشید مردی را خواست تا با موسی بن جعفر در مجلس مبارزه کند و او را شرمنده نماید. مردی جادوگر این کار را بعهده گرفت. وقتی سفره انداختند کاری کردند که هر وقت خادم حضرت موسی بن جعفر میخواست گرده نانی را بردارد از جلو دستش می پرید.

هارون بشدت خنده اش گرفته بود از کار او.

حضرت موسی بن جعفر سر برداشت و نگاه بشیری که روی پرده نقش شده بود کرد. فرمود: ای شیر خدا بگیر این دشمن خدا را. ناگهان آن نقش جان گرفت بشکل شیری بسیار بزرگ. مرد جادوگر را پاره پاره کرد، هارون و ندیمانش بی هوش شدند از ترس عقل خود را از دست دادند.

پس از مدتی که بهوش آمدند هارون امام را قسم داد ترا بحقی که بر تو دارم از این شیر بخواه بیکر آن مرد را برگرداند.

ص: ۳۰

فرمود: اگر عصای موسی آنچه از ریسمان و چوبدستهای جادوگران برگرداند این شیر نیز پیکر آن مرد را برمی گرداند، این جریان بیشتر از هر چیز در خود هارون اثر گذاشت.

زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، ص: ۳۸

استجاب دعا

پیدا شدن النگو

همچنین به نقل از اسحق بن عمار آورده اند:

هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام به سوی بصره رهسپار بود، من نیز همراه ایشان در کشتی سوار بودم، پس چون نزدیک شهر مداین رسیدیم موج عظیمی دریا را فراگرفت و پشت سر ما کشتی دیگری بود که در آن جمعیتی، عروسی را به منزل شوهرش می بردند.

ناگهان فریادی به گوش رسید، حضرت فرمود: چه خبر است؟

این سر و صداها و فریادها برای چیست؟

گفتند: در آن کشتی، دختری را به عنوان عروس به منزل شوهرش می برند، عروس کنار کشتی رفته و خواسته که دستهایش را بشوید، ناگهان یکی از النگوهایش داخل آب دریا افتاده است.

حضرت فرمود: کشتی را متوقف نمائید و ملوان و خدمه آماده کمک و برداشتن النگو باشند.

پس از آن، حضرت به دیواره کشتی تکیه داد و دعائی را زمزمه نمود و سپس فرمود: ملوان ها سریع پائین روند و النگو را بردارند.

اسحاق گوید: در همان حال متوجه شدیم که آب فروکش کرده و النگو روی زمین آشکار است.

بعد از آن، حضرت افزود: النگو را بردارید و به صاحبش عروس تحویل دهید؛ و بگوئید که خداوند متعال را حمد و سپاس گوید.

و چون مقداری حرکت کردیم و از آن محل گذشتیم به حضرت عرض کردم: فدایت کردم، اگر ممکن است دعائی را که خواندی، به من تعلیم فرما؟

ص: ۳۱

امام علیه السلام فرمود: بلی، ممکن است؛ مشروط بر آن که آن دعا را به کسی که اهلیت ندارد، نیاموزی مگر به شیعیانی که مورد اعتماد باشند؛ و سپس حضرت آن دعا را املا نمود و من نوشتم. (۲۲)

- إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۲۰۳، ح ۹۷، بحارالانوار: ج ۴۸، ص ۲۹، ح ۲.

حماد بن عیسی و دعای حضرت

حماد بن عیسی گفت: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم در بصره، عرض کردم: آقا فدایت شوم از خدا بخواه بمن منزلی و همسری و فرزند و خدمتکار عنایت کند و هر سال موفق بزیارت خانه خدا شوم امام علیه السلام دست خود را بلند نموده گفت:

«اللهم صل علی محمد و آل محمد»

خدایا حماد بن عیسی را منزل و همسر و فرزند و خادمی با پنجاه سال حج خانه خود

روزی فرما. حماد گفت: همین که قید کرد پنجاه سال فهمیدم بیش از پنجاه سال حج نخواهم گزارد.

حماد گفت: هم اکنون چهل و هشت حج بجای آورده ام، این خانه من است که بدعای آن آقا نصیب شده و زخم پشت پرده صدایم را می شنود و این فرزند و این کنیز من است تمام آنچه دعا کرد نصیب شد.

بعد از آن دو سال دیگر بحج رفت تا پنجاه سال تمام شد. بعد در سال پنجاه و یک که عازم مکه بود و همسفر با ابو العباس نوفلی شد وقتی بمحل احرام رسید رفت غسل کند برای احرام بستن سیلی در دره جاری شد او را برد و غرق شده از دنیا رفت قبل از اینکه حج پنجاه و یکم را انجام دهد و در سیاله که اولین منزل از مدینه بمکه است دفن شد.

ص: ۳۲

خرایج: امیه بن علی قیسی گفت: من و حماد بن عیسی رفتیم خدمت موسی ابن جعفر علیه السّلام تا وداع کنیم برای سفر حج، فرمود: امروز حرکت نکنید تا فردا صبر کنید وقتی از خدمت آن جناب خارج شدیم حماد گفت: من نمی توانم بمانم زیرا باره‌ایم را برده اند. گفتم: من میمانم. حماد رفت آن شب سیلی آمد حماد غرق شد و در سیاله دفن گردید.

زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، ص: ۴۳

علم امام

امام کاظم (ع) و نجات دوستان

امام کاظم (ع) و نجات دوستان

۱۱- علی بن ابی حمزه روایت می کند که: یکی از دوستان امام کاظم- علیه السلام- با من دوست بود، او می گفت: روزی از منزلم خارج شدم و به زنی بر خورد کردم که بسیار زیبا بود. با او یک زن دیگر بود که او را همراهی می کرد. به زن گفتم: آیا به عقد من در می آیی؟

رو به من کرد و گفت: اگر تو زن دیگری داشته باشی. پس در ما طمع نکن و اگر همسر نداری ما را ببر.

گفتم: نه من همسر دیگری ندارم.

آنها با من تا درب خانه ام آمدند. داخل خانه شدم. وقتی که یک لنگه کفشم را در آوردم و هنوز لنگه دیگر در پایم بود، در این هنگام صدای درب خانه برخاست. بیرون آمدم، دیدم موقّ غلام امام کاظم- علیه السلام- است.

گفتم: چه خبر است؟

گفت: خیر است، امام- علیه السلام- می فرماید: به این زن دست نزن و آن را از خانه ات بیرون کن.

به درون خانه رفتم و به زن گفتم: کفشهایت را بپوش و برو بیرون. و او هم بساطش را جمع کرد و رفت. دیدم موقّ دم در است به من گفت: درب را ببند، درب را بستم. هنوز پشت درب بودم که شنیدم مردی به آن زن می گوید: چکار کردی و چرا به این زودی بیرون آمدی مگر نگفتم بیرون نیا؟

ص: ۳۳

زن گفت: فرستاده جادوگر باعث شد که مرا بیرون کند.

شب نزد امام - علیه السلام - رفتم، امام فرمود: آن زن از بنی امیه بود و آنها توطئه کرده بودند که او را در خانه تو دستگیر کنند و آبروی تو را ببرند. خدا را شکر کن که این بلا را از تو برگرداند.

سپس امام کاظم فرمود: با دختر فلانی - که از موالی ابو ایوب انصاری است - ازدواج کن که خیر دنیا و آخرت تو در آن است.

من نیز با او ازدواج کردم و همان طور که امام فرموده بود، شد.

جلوه های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص: ۲۵۰

نجات علی بن یقطین

نجات علی بن یقطین

(۱) ۲۵- علی بن یقطین می گوید: هارون الرشید قبا ی ابریشمی سیاهی را - که از لباسهای پادشاهان بود و با طلا مزین شده بود - به عنوان خلعت به من داد. و من هم آن را با پول زیادی، خدمت امام کاظم - علیه السلام - فرستادم. امام حضرت، قبا را برگرداند و فرمود: آن را نگهدار که به آن محتاج می شوی.

بعد از مدتی، علی بن یقطین یکی از خواص خود را بر کنار کرد. و او چون علاقه علی بن یقطین را نسبت به امام - علیه السلام - می دانست، پیش هارون رفت و از او سعایت و سخن چینی کرد و گفت: علی بن یقطین قائل به امامت موسی بن جعفر است و خلعت تو را به او بخشیده است! هارون، خشمگین شد و گفت: باید این را معلوم کنم. بعد علی بن یقطین را احضار کرد و گفت: با قبایی که به تو دادم چه کردی؟

علی بن یقطین گفت: آن قبا ی ابریشمی نزد من و آن را میان صندوق گذاشته ام.

ص: ۳۴

هارون گفت: آن را حاضر نما.

علی بن یقظین به یکی از غلامانش گفت: این انگشترم را بگیر و به خانه ام برو و درب فلان صندوق را در فلان اطاق باز کن و آن را به اینجا بیاور. غلام رفت و صندوق را آورد و باز کرد، وقتی که هارون قبا را دید، خشمش فرو نشست و جایزه دیگری به او داد و آن سخن چین را آنقدر زد تا مرد.

جلوه های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص: ۲۶۵

شطیبه نیشابوری

خبر شطیبه نیشابوری و جمله ای از دلایل و معجزات آن حضرت است در آن

ابن شهر آشوب روایت کرده از ابو علی بن راشد و غیر او در خبر طولانی که گفت: جمع شدند شیعیان نیشابور و اختیار کردند از بین همه محمد بن علی نیشابوری را، پس سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار پارچه جامه به او دادند که برای امام موسی علیه السلام ببرد. شطیبه که زنی مؤمنه بود یک درهم صحیح و پاره از خام که به دست خود آن را رشته بود و چهار درهم ارزش داشت آورد و گفت: ان الله لا يستحي من الحق، یعنی: این که من می فرستم اگر چه کم است، لکن از فرستادن حق امام علیه السلام اگر کم باشد نباید حیا کرد قال فثبتت درهمها.

پس آن جماعت آوردند جزوه ای که در آن سؤالاتی بود و مشتمل بود بر هفتاد ورق، در هر ورقی یک سؤال نوشته بودند و ما بقی ورق را سفید گذاشته بودند که جواب آن سؤال در زیرش نوشته شود و هر دو ورقی را روی هم گذاشته بودند و مثل کمر بند سه بند بر آن چسبانیده بودند و بر هر بندی مهری زده بودند که کسی آن را باز نکند و گفتند: این جزوه را شب بده به امام علیه السلام و فردای آن شب بگیر آن را، پس هر گاه دیدی مهرها صحیح است پنج مهر از آن ها بشکن و ملاحظه کن بین هر گاه جواب مسائل را داده بدون شکستن مهرها پس او امامی است که مستحق مالها است، پس بده به او آن مالها را و الا اموال ما را برگردان به ما.

ص: ۳۵

آن شخص مشرف شد به مدینه و داخل شد بر عبد الله افطح و امتحان کرد او را یافت که او امام نیست.

بیرون آمد و می گفت: ربّ اهدنی [الی] سواء الصراط پروردگار مرا هدایت کن به راه راست.

گفت: در این بین که ایستاده بودم، ناگاه پسری را دیدم که می گوید: اجابت کن آن کس را که می خواهی. پس برد مرا به خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس چون آن حضرت مرا دید فرمود به من برای چه نومید می شوی ای ابو جعفر؟ و برای چه آهنگ می کنی به سوی یهود و نصاری؟ به سوی من آی، منم حجّه الله و ولیّ خدا، آیا نشناسانید تو را ابو حمزه بر در مسجد جدّم؟

آنگاه فرمود که من جواب دادم از مسائلی که در جزوه است به جمیع آنچه محتاج الیه تو است در روز گذشته پس بیاور آن را، و بیاور درهم شطیبه را که وزنش یک درهم و دو دانق است و در کیسه ای است که چهار صد درهم و ازاری در آن است و بیاور آن پاره خام او را در پشتواره جامه دو برادری است که از اهل بلخند.

راوی گفت: از فرمایش آن حضرت عقلم پرید و آوردم آنچه را که امر فرموده بود و گذاشتم پیش آن حضرت، پس برداشت درهم شطیبه را با پارچه اش و رو کرد به من و فرمود: انّ الله لا یستحیی من الحقّ، ای ابو جعفر! برسان به شطیبه سلام مرا و بده به او این همیان پول را- و آن چهل درهم بود- پس فرمود: بگو هدیه فرستادم برای تو شقّه ای از کفن های خودم که پنبه اش از قریه خودمان قریه صیدا، قریه فاطمه زهراء علیها السلام است و خواهرم حلیمه دختر حضرت صادق علیه السلام آن را رشته و بگو به شطیبه که تو زنده می باشی نوزده روز از روز وصل ابو جعفر و وصل شقّه و دراهم، پس شانزده درهم از آن همیان را خرج خودت می کنی و بیست و چهار درهم آن را قرار می دهی صدقه خودت و آنچه لازم می شود از جانب تو، و من نماز خواهم خواند بر تو، آن گاه فرمود به آن مرد: ای ابو جعفر! هر گاه مرا دیدی کتمان کن زیرا که آن بهتر نگاه می دارد تو را، پس فرمود: این مال ها را به صاحبانش برگردان و باز کن از این مهرها که بر جزوه زده شده است و بین که آیا جواب مسائل را داده ام یا نه پیش از آن که آن را بیاوری، گفت: نگاه کردم به مهرها دیدم صحیح و دست نخورده است پس گشودم یکی از وسطهای آن را دیدم نوشته است: چه می فرماید عالم در این مسأله که مردی گفت من نذر کردم از برای خدا که آزاد کنم هر مملوکی که در ملک من بوده از قدیم و در ملک او است جماعتی از بنده ها (یعنی کدام یک از آن ها باید آزاد شوند؟) حضرت به خطّ شریف خود نوشته بود: جواب، باید آزاد شود هر مملوکی که پیش از شش ماه در ملک او بوده، و دلیل بر صحّت آن قول خدای تعالی است:

و الْقَمَرِ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ. مراد آن که حقّ تعالی در این آیه شریفه تشبیه فرموده ماه را بعد از سیر در منازل خود به چوب خوشه خرما می‌کهنه و تعبیر از او به قدیم فرموده، و چون چوب خوشه خرما در مدت شش ماه صورت هلالیت پیدا می‌کند پس قدیم آن است که شش ماه بر او بگذرد، و تازه که خلاف قدیم است مملوکی است که شش ماه در ملک او نبوده.

راوی گوید: پس باز کردم مهری دیگر دیدم نوشته بود: چه می‌فرماید عالم در این مسأله که مردی گفت به خدا قسم صدقه خواهم داد مال کثیری، چه مقدار باید صدقه دهد؟

حضرت در زیر سؤال به خطّ شریف خود نوشته بود: جواب: هرگاه آن کس که سوگند خورده مالش گوسفند است، هشتاد و چهار گوسفند صدقه دهد، و اگر شتر است، هشتاد و چهار شتر تصدّق دهد، و اگر درهم است، هشتاد و چهار درهم، و دلیل بر این قول خدای تعالی است: لَقَدْ نَصَّرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ یعنی به تحقیق که یاری کرد شما را خداوند در موطن‌های بسیار، شمرديم موطن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از نزول این آیه یافتیم هشتاد و چهار موطن بوده که حقّ تعالی آن موطن‌ها را به کثیر وصف فرموده.

راوی گوید: پس شکستم مهر سیم را دیدم نوشته بود: چه می‌فرماید عالم در این مسأله که مردی نبش کرد قبر مرده ای را پس سر مرده را برید و کفنش را دزدید؟

مرقوم فرموده بود به خطّ خود: جواب: دست آن مرد را می‌برند به جهات دزدیدنش کفن را از جای حرز و استوار، و لازم می‌شود او را صد اشرفی برای بریدن سر میت، زیرا که ما قرار دادیم مرده را به منزله بچه در شکم مادر پیش از آن که روح او را دمیده شود و قرار دادیم در نطفه بیست دینار تا آخر مسأله.

پس آن شخص برگشت به خراسان، چون به خراسان رسید دید اشخاصی را که حضرت اموالشان را قبول نفرمود و ردّ کرد فطحی مذهب شده اند و شطیطه بر مذهب حقّ باقی است، پس سلام حضرت را به او رسانید و همیان و شقّه کفن که حضرت برای او فرستاده بود به او رسانید، پس نوزده روز زنده بود هم چنان که حضرت فرموده بود.

و چون وفات یافت حضرت برای تجهیز او آمد در حالی که سوار بر شتر بود، و چون از امر او فارغ شد سوار بر شتر خود شد و برگشت به طرف بیابان و فرمود:

آگاهی ده یاران خود را و برسان به ایشان سلام مرا و بگو به ایشان که من کسی که جاری مجرای من است از امامان لا بدّ و ناچاریم از آن که باید حاضر شویم به جنازه های شما در هر شهری که باشید، پس از خدا بپرهیزید در امر خودتان.

اطلاع از امور شیعیان

اطلاع از امور شیعیان

۱- ابا صلت هروی می گوید: امام رضا- علیه السّلام- فرمود: پدرم موسی بن جعفر- علیه السّلام- ابتداء به علی بن ابی حمزه فرمود: مردی از اهل مغرب را ملاقات خواهی کرد که از من خواهد پرسید. به او بگو: وی امامی است که امام صادق- علیه السّلام- او را به ما معرفی کرده و اگر از احکام حلال و حرام پرسید، به او جواب بده.

علی بن ابی حمزه گفت: نشانه اش چیست؟

فرمود: مردی تنومند و بلند قامت است. اسمش یعقوب بن یزید و راهنمای قبیله اش می باشد. اگر اجازه ورود خواست، او را نزد من بیاور.

علی بن حمزه می گوید: به خدا قسم! در طواف خانه خدا بودم که آن مرد با همان ویژگیهایی که حضرت فرموده بود آمد و به من گفت: می خواهم رفیق تو را بینم.

گفتم: کدامیک را؟

گفت: موسی بن جعفر - علیه السلام -.

پرسیدم: اسمت چیست؟

گفت: یعقوب بن یزید.

گفتم: اهل کجا هستی؟

گفت: مغرب.

(۱) پرسیدم: از کجا مرا شناختی؟

گفت: کسی را در خواب دیدم که به من گفت: علی بن ابی حمزه را دریاب، و حوایج خود را از او بخواه و تو را به من نشان داد.

علی بن ابی حمزه می گوید: گفتم اینجا بنشین تا طوافم را تمام کنم و نزد تو بیایم. پس رفتم و طواف نموده، برگشتم و با او صحبت کردم. او را شخصی عاقل و فهمیده یافتم. از من با اصرار خواست که او را پیش موسی بن جعفر - علیه السلام - ببرم و من نیز چنین کردم.

وقتی حضرت او را دید، به او فرمود: ای یعقوب بن یزید! تو دیروز آمدی و میان تو و برادرت در فلان مکان، خصومتی رخ داد و کار به ناسزا گویی کشیده شده است. این عمل شما از آیین ما نیست. و ما شیعیان خود را این چنین دستور نمی دهیم. از خدا بترس؛ زیرا شما به زودی به وسیله مرگ، از هم جدا خواهید شد.

اما برادرت در مسافرتی قبل از آنکه به خانواده اش برسد، می میرد. و تو از کرده خود پشیمان می شوی؛ چون شما از هم قطع رحم می کنید و به هم پشت می نمایید، خداوند نیز عمر شما را قطع می کند.

آن مرد پرسید: یا بن رسول الله! اجل من چه وقت فرا خواهد رسید؟

فرمود: اجل تو هم رسیده بود اما در فلان منزل، به عموی خود صله رحم کردی و خدا مرگ تو را تا بیست سال دیگر، به تأخیر انداخت.

علی بن ابی حمزه می گوید: آن مرد را سال آینده در مکه ملاقات کردم و به من گفت: برادرش قبل از اینکه به شهر خودش برسد، در راه مرد و همان جا دفن کردند. جلوه های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص: ۲۴۱، و ص: ۲۴۰

باب الحوائج

در حیات

(۱)

محمد بکری گوید وارد مدینه شدم شاید بتوانم وجهی بدست آورده قرضم را ادا کنم لیکن به مقصود نائل نشده و ناامید گردیدم با خود گفتم بهتر آنست حضور حضرت ابو الحسن ع شرفیاب شده شاید بتوانم از برکات آن حضرت برخوردار گردم حضرت آن روز در زمینی که متعلق بجنابش بود و در خارج

مدینه واقع بود تشریف داشت بحضور همایونیش شرفیاب شدم آن حضرت بیرون آمده و غلامی همراه آن جناب بود و آن غلام دستمالی که گوشت پخته تنها در آن بود در دست داشت من با اتفاق آن جناب از آن گوشت استفاده کردم پس از آن علت آمدن مرا جویا شد، حکایتی را بعرض رسانیدم حضرت بدرون باغ رفته بلافاصله تشریف آورد غلام خود را مرخص کرد و سیصد دینار پول بمن اعطا فرمود و تشریف برد و منم بر مرکب خود سوار شده شاد و خندان مراجعه کردم.

زان سبب باب الحوائج شد لقب او را که او

هر مراد و مطلبی حاصل کما ترضی کند

الإرشاد للمفید / ترجمه ساعدی، ص: ۵۷۶

(۲)

ص: ۴۰

امام (ع) و کمک به یاران (۱) ۱۳- بگاری قمی می گوید: چهل حج بجا آوردم و در سفر آخر وقتی که مزدلفه «۱» بودم، پولم تمام شد. به مکه آمدم و در آنجا ماندم تا مردم برگشتند. با خودم گفتم به مدینه می روم و قبر رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- را زیارت می کنم و آقایم امام کاظم- علیه السّلام- را ملاقات می کنم. شاید کاری پیدا کردم و از پول آن مخارج را هم تا کوفه را تأمین نمایم.

از مکه خارج شدم تا اینکه به مدینه رسیدم و قبر رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- را زیارت کردم و به امید اینکه کاری پیدا کنم و گشایشی حاصل شود به جایی که کارگراها در آنجا برای کار اجتماع می کردند، رفتم. در این هنگام شخصی آمد و کارگراها دور او را گرفتند. من نیز چنین کردم. برخی همراه او رفتند و من نیز دنبال او رفتم و گفتم: ای بنده خدا! من غریب هستم و کسی را ندارم، به من هم کاری بده.

گفت: از اهل کوفه هستی؟

گفتم: آری.

گفت: بیا، و مرا با خود به خانه ای بزرگ و نوساز برد. چند روزی در آنجا کار کردم و بر خلاف کارگران دیگر، هیچ تعطیل نمی کردم.

روزی به وکیل صاحب کار گفتم، مرا سرپرست آنان کن تا از آنها کار بکشم. او هم چنین کرد. روزی بالای نردبان بودم که دیدم امام موسی کاظم- علیه السّلام- به طرفم می آید. داخل شد و سرش را بلند کرد و گفت: بگاری به سوی ما بیا، فرود آی. پس پایین آمدم و مرا به گوشه ای برد و فرمود: اینجا چه کار می کنی؟ گفتم: فدایت شوم خرجی ام تمام شد، در مکه ماندم تا اینکه مردم رفتند.

ص: ۴۱

سپس به مدینه آمدم و به مصلی رفتم و گفتم دنبال کار می‌گردم و در حالی که ایستاده بودم و کیل شما آمد و بعضی‌ها را برای کاربرد از او درخواست کردم مرا نیز ببرد. فرمود: امروز هم بمان. فردا که شد و کیل آمد و دم درب نشست و افراد کارگر را یک-یک صدا کرد و اجرتشان را داد. آخرین نفر من بودم که گفتم: بیا نزدیک. کیسه‌ای به من داد که در آن پانزده دینار بود. گفتم: این خرجی تو تا کوفه است. فردا به سوی کوفه برو.

(۱) گفتم: آری، جانم به فدای تو! ولی نتوانستم حرف او را رد کنم. سپس او رفت، بعد فرستاده برگشت و گفتم: امام کاظم-علیه السلام- می‌فرماید: فردا قبل از اینکه بروی، نزد من بیا.

گفتم: به روی چشم.

فردا نزد حضرت رفتم، فرمود: همین الآن برو تا اینکه به فید «۱» برسی آنجا عده‌ای را می‌یابی که راهی کوفه هستند. تو نیز با آنان رفیق شو. و این نامه را بگیر و به علی بن ابی حمزه بده.

گفتم: روانه شدم و تا فید به کسی برخورد نکردم و هنگامی که به فید رسیدم، دیدم عده‌ای برای رفتن به کوفه آماده می‌شوند من هم شتری خریدم و به همراه آنها به کوفه رفتم و شب وارد کوفه شدیم. با خودم گفتم: شب به منزل می‌روم و استراحت می‌کنم و فردا صبح، نامه را به علی بن ابی حمزه می‌رسانم. وقتی که به منزل آمدم، با خیر شدم که دزدان چند روز قبل آمده‌اند و داخل دکانم شده‌اند.

وقتی که صبح شد نماز صبح را خواندم و نشستم و در فکر چیزهایی بودم که از دکانم به سرقت رفته بود. ناگاه درب زده شد. در را باز کردم، دیدم علی بن ابی حمزه است. با هم معانقه کردیم و گفتم: ای بکار! نامه مولایم را بیاور.

گفتم: آری، خیال داشتم آن را نزد تو آورم.

گفت: بیاور. می دانستم که شب آمده ای. نامه را بیرون آوردم و به او دادم.

نامه را گرفت و بوسید و روی چشمش گذاشت و گریه کرد.

گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: بخاطر اشتیاق دیدار آقایم گریه می کنم. نامه را گشود و آن را خواند.

سپس سرش را بلند کرد و گفت: ای بگارا! دزد به خانه ات آمده است؟

گفتم: آری.

گفت: هر چه در دکان داشته ای برده است؟

گفتم: آری.

گفت: خداوند عوض آن را به تو داده است. مولایم به من دستور داده است هر چه از دکان به سرقت رفته. آن را جبران کنم. چهل دینار به من داد. و من تمام چیزهایی را که در دکان بود، قیمت کردم که چهل دینار شد. سپس نامه را باز کرد دیدم در آن نوشته شده است: چهل دینار قیمت آنچه که از دکان «بگارا» دزد برده است به او پرداخت نم

جلوه های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص: ۲۵۱ تا ص: ۲۵۳

از نظر اهل سنت

ابن اثیر

ابن اثیر - که از متعصّیان اهل سنت است - گفته: آن حضرت را کاظم لقب دادند به جهت آن که احسان می کرد با هر کس که با او بدی می کرد و این عادت او بود همیشه.

و لکن اصحابش به جهت تقیه گاهی از آن جناب به عبد صالح و گاهی به فقیه و عالم و غیر ذلک تعبیر می کردند، و در میان مردم به باب الحوائج معروف است

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الال علیهم السلام (فارسی)، ج ۳، ص: ۱۴۶۳

شافعی

تمجید یکی از علمای اهل تسنن از امام کاظم علیه السلام

کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در شأن امام کاظم علیه السلام چنین می گوید:

«امام بلند مقام، بزرگ شأن، که شب ها را با عبادات بسیار، به پایان می رسانید، و در عبادت خدا، کوشش فراوان داشت، و بر انجام اطاعت‌های الهی، مداومت می نمود، دارای کرامت های آشکار، که شب را تا بامداد با سجده و قیام به سر می آورد، و روز را با روزه و صدقه به پایان می رسانید، و به خاطر آنکه حلم و شکیبائی بسیار داشت، و نسبت به کسانی که به او ستم روا می داشتند، عفو و گذشت داشت، با عنوان «کاظم» (فروبرنده خشم) نامیده شد.

آن بزرگمرد الهی، با احسان و لطف خود، گنهکاران را مجازات می کرد، و با عفو و بخشش با کسانی که به او جفا کرده بودند، برخورد می نمود، و به خاطر آنکه، عبادت بسیار می نمود، به او «عبد صالح» (بنده شایسته) گفتند، و در عراق به عنوان «باب الحوائج الی الله» [دربان روا کننده نیازها در درگاه خدا] نامیده می شد،

الأنوار البهیه، ص: ۲۷۷

در بعد شهادت

خطیب در تاریخ بغداد از علی بن خلال نقل کرده که گفت: هیچ امر دشواری مرا رو نداد که بعد از آن بروم به نزد قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و متوسل به آن جناب شوم مگر آن که خدای تعالی از برای من آسان کرد

کلام هفتمین وارث غدیر

کلمات ۱- قال الکاظم علیه السلام: المؤمن مثل کفتی المیزان کَلِّمًا زید فی ایمانه زید فی بلائه

مؤمن مثل کفه ترازو است، هر چه زیاد شود در ایمانش، زیاد شود در بلایش.

۲- قال الکاظم علیه السلام: ایاک أن تمنع فی طاعه الله فتتفق مثلیه فی معصیه الله .

ص: ۴۴

پرهیز از آن که منع کنی مال خود را در طاعت خدا که انفاق خواهی کرد دو مثل آن را در معصیت.

۳- قال الكاظم عليه السلام: من استوى يومه فهو مغبون و من كان آخر يوميه شرهما فهو ملعون و من لم يعرف الزيادة في نفسه فهو في النقصان و من كان إلى النقصان فالموت خير له من الحياه .

کسی که دو روزش (یعنی روز گذشته اش و روزی که در آن است) مساوی باشد مغبون است، و کسی که روز دومش بدتر از روز اول (یعنی روز گذشته اش باشد) پس او ملعون است، و کسی که زیادتى در نفس خود نمى یابد در نقصان است، و کسی که رو به نقصان است مرگ از برای او بهتر از حیات است.

۴- قال الكاظم عليه السلام: «... و الله ينزل المعونه على قدر المئونه، و ينزل الصبر على قدر المصيبه، و من اقتصد و قنع بقیت عليه النعمه، و من بذّر و أسرف زالت عنه النعمه، و أداء الأمانه و الصدق يجلبان الرزق و الخيانه و الكذب يجلبان الفقر و النفاق، و إذا أراد الله بالنمله شرا أنبت لها جناحين فطارت فأكلها الطير...»

به خدا قسم است که نازل می شود معونه به قدر مؤونه، و نازل می شود صبر به قدر مصیبت و کسی که میانه روی کند و قناعت نماید نعمت بر او بماند، و کسی که تبذیر و اسراف کند نعمت از او زایل گردد، و ادا کردن امانت و راستی در گفتار روزی بیاورد، و خیانت و دروغ فقر و نفاق آورد، و هرگاه خدا خواهد که به مورچه شری برسد برای او دو بال برویاند آنگاه مورچه ببرد و مرغ هوا او را بخورد.

۵- قال الكاظم عليه السلام لعلي بن يقطين: كفاره عمل السلطان، الاحسان الى الاخوان.

فرمود به علی بن یقظین: کفاره کارگری برای سلطان نیکی کردن به برادران دینی است.

۶- قال الكاظم عليه السلام: كلما أحدث الناس من الذنوب ما لم يكونوا يعملون أحدث الله لهم من البلاء ما لم يكونوا يعدون .

هر زمانی که پدید آوردند مردمان گناهانی را که یاد نداشتند، حق تعالی پدید آورد برای ایشان از بلاها چیزهایی که آن ها را بلا نمی شمردند.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۳، ص: ۱۵۲۰

دشمنان زمان انحضرت

مهدی خلیفه عباسی

کشف الغمه: محمد بن طلحه گفت که فضل بن ربیع از پدرش نقل کرده وقتی مهدی خلیفه عباسی موسی، بن جعفر علیه السلام را زندانی کرده بود شبی در خواب علی بن ابی طالب علیه السلام را دید که باو میگوید محمد! «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ

« شبانه از پی من فرستاد خیلی ترسیدم با وحشت پیش او رفتم دیدم مشغول خواندن همان آیه است صدای خوبی داشت. گفت: فوری موسی بن جعفر را حاضر کن. موسی بن جعفر علیه السلام را آوردم او را در بغل گرفت و پهلوی خود نشانید گفت: یا ابا الحسن حضرت امیر المؤمنین را در خواب دیدم که بمن چنین گفت: اینک با من شرط میکنی که بر من یا یکی از فرزندانم خروج نکنی. فرمود: بخدا قسم چنین کاری را نمیکنم و نه این کار در شأن من است.

گفت: راست میگوئی. ربیع! سه هزار دینار باو بده و زاد و توشه سفرش را آماده کن تا بمدینه برود، ربیع گفت: در همان شب کارهایش را کردم صبحگاه در بین راه بود بواسطه ترسی که داشت مبادا پشیمان شود. جنابذی جریان را نقل کرده ولی او نوشته ده هزار دینار داد. حافظ عبد العزیز گفت: احمد بن اسماعیل نقل کرده که موسی بن جعفر علیه السلام از زندان نامه ای برای هارون الرشید بدین مضمون فرستاد: هر روزی که بر من در زندان بسختی و شکنجه میگذرد، در مقابل تو با عیش و عشرت آن روز را سپری میکنی تا بالاخره هر دو بروزی برسیم بی پایان که در آن روز تبهکاران زیان خواهند کرد.

زندگانی حضرت امام موسی کاظم(ع)، ترجمه بحار الأنوار، ص: ۱۳۳

هادی

صاحب عمده الطّالب گفته: هادی آن حضرت را گرفته و در حبس نمود، امیر المؤمنین علیه السّلام را در خواب دید که به او فرمود:

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ.

چون بیدار شد مراد آن حضرت را دانست، امر کرد حضرت امام موسی علیه السّلام را از حبس رها کردند.

بعد از چندی بازخواست آن حضرت را حبس کند و اذیت رساند، اجل او را مهلت نداد و هلاک شد، چون خلافت به هارون الرشید رسید آن حضرت را به بغداد آورد و مدّتی محبوس داشت و در سال چهاردهم خلافت خویش آن حضرت را به زهر شهید کرد.

هارون الرشید

گویند هنگامی که هارون الرشید وارد مدینه شد در سفری که اراده حج داشت حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام را دستگیر کرد و او را مقید ساخت، و پس از آن دستور داد و عماری تهیه کردند و موسی بن جعفر را در یکی از آن دو عماری گذاشتند، و روی استر نهاده بطرف بصره و کوفه فرستادند، و با هر یک از دو عماری گروهی براه افتادند، و علت این داستان از این جهت بود که وی میخواست جریان را بر مردم مخفی بدارد هارون امر کرد موسی بن جعفر را به عیسی بن جعفر تحویل دهند، وی مدت یک سال موسی علیه السّلام را در نزد خود زیر نظر گرفت، هارون برای وی نوشت موسی بن جعفر را بقتل برسان و لیکن عیسی زیر بار نرفت، پس از این موسی بن جعفر را به بغداد آورد و به فضل بن ربیع تحویل داد و مدت درازی هم در نزد این مرد ماند، هارون به فضل هم پیشنهاد قتل او را کرد فضل هم از شرکت در خون او خودداری کرد.

ص: ۴۷

پس از این از نزد فضل بن ربیع بیرون آورد و به فضل بن یحیی داد، فضل موسی ابن جعفر را در یکی از خانه‌ها نگهداری کرد و نگهدارانی هم بر وی گماشت، حضرت ابو الحسن علیه السلام همواره در این خانه به عبادت اشتغال داشت، شب‌ها را به قرائت قرآن صبح میکرد و همیشه نماز میخواند و اکثر روزها را روزه داشت و همواره متوجه محراب بود فضل بن یحیی حضرت موسی بن جعفر را در جای وسیعی منزل داد و او را احترام و اکرام مینمود، هارون هنگامی که در «رقه» اقامت داشت از این جریان مطلع شد و به فضل ابن یحیی امر کرد حضرت را بقتل آورد، فضل امر رشید را اطاعت نکرد، و از این جهت مورد خشم او قرار گرفت، پس از این امر کرد فضل بن یحیی را آوردند و صد تازیانه بر وی زدند.

در این هنگام یحیی بن خالد برمکی از جریان مطلع شد و نزد هارون آمد و گفت: من مقصود شما را انجام خواهم داد، پس از این بطرف بغداد حرکت کرده

و سندی بن شاهک را طلبید و او را بکشتن موسی بن جعفر تحریک کرد، وی نیز اطاعت کرد و آن جناب را مسموم ساخت، گویند: آن حضرت را بوسیله خرمای مسموم شهید کردند، و موسی بن جعفر پس از اینکه خرما را میل کردند دو روز با حالت مرض و ناراحتی بسر بردند و در روز سوم از دنیا رفتند.

بعد از اینکه آن حضرت در اثر سم کین شهید شدند، سندی بن شاهک فقهاء و سایر مردم را که در بغداد بودند و از جمله هیشم بن عدی را حاضر کردند، که تا بنظر مردم برسانند موسی بن جعفر به مرگ طبیعی از دنیا رفته و در بدن وی آثاری از زخم و جراحت در بین نیست، بعد از این روی جسر بغداد گذاشتند، و از طرف یحیی ابن خالد امر کردند تا فریاد بزنند: این موسی بن جعفر است که رافضیان گمان میکنند وی نمرده است.

ای مردم بیائید و بنگرید که موسی بن جعفر از دنیا رفته، مردم در چهره او نگاه میکردند، بعد از این جریان او را از روی جسر برداشتند و در مقابر قریش که از قدیم محل دفن بنی هاشم و اشراف بود به خاک سپردند.

روایت شده هنگامی که وفات موسی بن جعفر نزدیک شد به سندی بن شاهک فرمود یکی از غلامان مدتی وی را حاضر کند تا حضرت را غسل و کفن نماید سندی درخواست آن جناب را اجابت کرد، سندی بن شاهک میگفت: من از وی خواهش کردم تا اجازه دهد من او را غسل دهم و کفن کنم و لیکن وی امتناع کرد و فرمود: ما خاندان مهریه زنان و مخارج مکه و کفن های مردگان را از اموال خالص و طاهر خود خارج میکنیم اکنون کفن من در نزد محفوظ است، و اینک میل دارم غلام من این موضوع را انجام دهد گفته شده سلیمان بن منصور جنازه موسی بن جعفر را از دست عمال دولتی گرفت و بدنش را غسل داد و او را با کفن مخصوص خود که پانصد دینار ارزش داشت و قرآن را بر وی نوشته بود کفن کرد، و با پای پیاده در دنبال جنازه حرکت میکرد و جلو پیراهنش را هم شکافت و با جنازه تا مقابر قریش آمد و حضرت را در آن جا به خاک سپرد.

ترجمه إعلام الوری، متن، ص: ۴۲۲ و ص: ۴۲۱

شهادت هفتمین وارث غدیر

خبر از شهادت

لرزیدن سندی بن شاهک در حضور هشتاد نفر از علماء، بر اثر گفتار امام کاظم علیه السلام

شیخ صدوق (ره) از حسن بن محمد بشار نقل می کند که گفت: یکی از شیوخ و بزرگان اهل تسنن که مورد قبول آنها است و از اهالی «قطیعه الزبیع» است نقل کرد: من با بعضی از بنی هاشم که مردم به فضل او اعتراف داشتند، ملاقات کردم، که هیچ کس را در عبادت و علم، مانند او ندیده بودم.

ص: ۴۹

گفتم: «چه کسی را با چه حال دیده‌ای؟».

گفت: در زمان سندی بن شاهک (عصر حکومت هارون) ما را که هشتاد نفر از شخصیت‌های نیک بودیم، در خانه‌ای جمع کردند، در آنجا به حضور موسی بن جعفر علیه السلام رفتیم، سندی بن شاهک به ما رو کرد و گفت:

«ای مردم! این مرد را بنگرید، آیا به او آسیبی رسیده است؟ زیرا مردم گمان می‌کنند که به او آسیبی رسیده، و در این باره، زیاد حرف می‌زنند، ببینید؛ این منزل و فرش وسیع او است که هیچ‌گونه تنگی در آن نیست، و امیر مؤمنان (هارون) قصد سوئی نسبت به او ندارد، بلکه انتظار می‌رود که امیر مؤمنان (هارون) به اینجا بیاید و با ایشان (امام کاظم علیه السلام) مناظره کند، اینک این شخص را بنگرید که سالم است و در خانه وسیع جای دارد و در همه امور در وسعت است، خودتان احوالش را از خودش پرسید».

آن شیخ گفت: ما توجّهی جز نگاه به سیمای او (امام کاظم علیه السلام) و فضل و آثار عبادت او نداشتیم [سیمای نورانی آن حضرت، ما را تحت الشعاع قرار داده بود].

در این هنگام امام کاظم علیه السلام دهان گشود و چنین فرمود:

«اما آنچه که درباره وسعت منزل و امثال آن می‌گوئید، اکنون همان گونه است که می‌گوئید، ولی به شما ای حاضران! خبر دهم، من به وسیله نه عدد خرماى زهرآلود، مسموم شده‌ام، و من فردا به حالت احتضار در خواهم آمد و پس فردا می‌میرم».

آن شیخ می‌افزاید: «در این هنگام به چهره سندی بن شاهک نگاه کردم، دیدم بسیار پریشان است و همچون شاخه‌های درخت خرما می‌لرزد».

حسن بن محمد می گوید: «این شیخ (روایت کننده روایت فوق) از نیکان اهل تسنن، و بزرگمردی راستگو است، و سخنش مورد قبول و اطمینان مردم است».

الأنوار البهیة، ص: ۳۰۸ و ۳۰۷

سخن گفتن امام کاظم علیه السلام به اعجاز الهی!

سخن گفتن امام کاظم علیه السلام به اعجاز الهی!

سید تاج الدین عاملی در کتاب «التتمه فی تاریخ الأئمه» روایتی نقل می کند، که شیخ حرّ عاملی (ره) نیز در «إثبات الهداه» (در حالات امام کاظم علیه السلام) آن را نقل کرده است و آن اینکه:

هنگامی که امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت، سندی بن شاهک، دستور داد، جنازه آن حضرت را روی جسر (پل) بغداد نهادند، و به مردم اعلام کرد که آن حضرت به مرگ مقدر از دنیا رفته است، مردم می آمدند و بدن مطهر آن حضرت را می دیدند، و آثار جراحت و زخمی در آن نبود، روایت شده، یکی از شیعیان مخلص، کنار جنازه آمد، در حالی که مردم اجتماع کرده بودند و می گفتند: «موسی بن جعفر علیه السلام کشته نشده است، بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته».

او (شیعه مخلص) به آنها گفت: «من از خود امام کاظم علیه السلام می پرسم که چگونه از دنیا رفت.

حاضران گفتند: «او مرده است، چگونه از او خبر می گیری؟».

او نزدیک آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا، تو و پدرت راستگو هستید به من خبر بده، آیا بر اثر مرگ مقدر از دنیا رفتی، یا کشته شده ای».

آن حضرت [به اعجاز و اذن الهی] سخن گفت و سه بار فرمود:

قتلا قتلا قتلا

: «کشته شدم، کشته شدم، کشته شدم».

سپس آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند و متصدی غسل و کفن، همان شخصی بود که امام کاظم علیه السلام به او وصیت نموده بود [چنانکه قبلا خاطر نشان گردید]، سپس جنازه آن حضرت را در بغداد در مقابل قبرستان قریش از جانب باب التین، به خاک سپردند.

ص: ۵۱

الأنوار البهیه، ص: ۳۱۵ و ۳۱۴

حضرت رضا علیه السلام در بالین جنازه پدر

حضرت رضا علیه السلام در بالین جنازه پدر

مؤلف گوید: در روایت که از مسیب نقل شده: مسیب گوید: «سوگند به خدا من آن افراد را با چشم خود دیدم، گمان می کردند که خودشان پیکر موسی بن جعفر علیه السلام را غسل می دهند، ولی دست آنها به بدن آن حضرت نمی رسید، آنها گمان می کردند خودشان بدن آقا را حنوط می کنند، و کفن می نمایند، ولی من می دیدم که آنها هیچ کاری انجام نمی دهند، بلکه شخصی شبیه ترین مردم به امام کاظم علیه السلام را دیدم که آن حضرت را غسل می داد و حنوط نمود و کفن کرد، ولی در ظاهر نشان می داد که آنها را کمک می کنند.

آنها نیز (او را می دیدند، ولی) او را نمی شناختند، پس از آنکه جنازه موسی بن جعفر علیه السلام را به خاک سپردیم، و کارها به پایان رسید، آن آقای ناشناس به من رو کرد و فرمود: «ای مسیب! تو در مورد پدرم زمانی شک کردی، ولی در مورد من هرگز شک نکن؛

فانی امامک و مولاک و حجّه الله علیک بعد ابی ...

: «همانا من امام و مولای تو و حجّت خدا بر تو بعد از پدرم هستم، ای مسیب! مثل من همانند مثل حضرت یوسف صدیق علیه السلام است، و مثل آنها (غسل دهندگان و کفن کنندگان) مثل برادران یوسف علیه السلام است که وقتی نزد یوسف علیه السلام آمدند، یوسف آنها را می شناخت، ولی آنها یوسف را نمی شناختند».

الأنوار البهیه، ص: ۳۱۲

امام رضا علیه السلام به طور ناشناس در کنار جنازه پدر

ص: ۵۲

امام رضا علیه السلام به طور ناشناس در کنار جنازه پدر

شیخ کلینی (ره) به سند خود، از مسافر [خدمتکار خانه امام کاظم علیه السلام] نقل می کند که گفت: هنگامی که امام کاظم علیه السلام را [به فرمان هارون به بغداد] بردند، آن حضرت به فرزندش امام رضا علیه السلام فرمود: «همیشه تا وقتی که زنده ام، در خانه من بخواب، تا هنگامی که خبر (وفات من) به تو برسد».

ما هر شب بستر حضرت رضا علیه السلام را در دالان خانه می انداختیم، و آن حضرت بعد از شام می آمد و در آنجا می خوابید، و صبح به خانه خود می رفت، این روش تا چهار سال ادامه یافت، در این هنگام شبی از شبها بستر حضرت رضا علیه السلام را طبق معمول انداختند، ولی او دیر کرد و تا صبح نیامد، اهل خانه نگران و هراسان شدند، و ما نیز از نیامدن آن حضرت، سخت پریشان شدیم، فردای آن شب دیدیم آن حضرت آمد و به امّ احمد (کنیز برگزیده و محرم راز امام کاظم علیه السلام) رو کرد و فرمود: «آنچه پدرم به تو سپرده نزد من بیاور».

امّ احمد [از این سخن دریافت که امام کاظم علیه السلام وفات کرده است] فریاد کشید و سیلی بر صورتش زد و گریانش را چاک نمود و گفت: «به خدا مولایم وفات کرد».

حضرت رضا علیه السلام جلو او را گرفت و به او فرمود: «آرام باش، سخن خود را آشکار نکن و به کسی نگو تا به حاکم مدینه خبر برسد».

آنگاه امّ احمد، صندوق یا زنبیلی را با دو هزار دینار (یا چهار هزار دینار) نزد حضرت رضا علیه السلام آورد و همه را به آن حضرت تحویل داد، نه به دیگران.

امّ احمد، ماجرای فوق را چنین بیان نمود: «روزی امام کاظم علیه السّلام محرمانه آن پول را به من داد و فرمود: این امانت را نزد خود حفظ کن، و به کسی اطلاع نده، تا من بمیرم، وقتی که از دنیا رفتم، هر کس از فرزندانم، آن را از تو مطالبه کرد، به او تحویل بده و همین نشانه آن است که من وفات کرده ام، سوگند به خدا اکنون آن نشانه را که آقا می فرمود، آشکار شد».

امام رضا علیه السّلام آن امانت را تحویل گرفت و به همه بستگان و خدمتکاران دستور داد، جریان وفات امام کاظم علیه السّلام را پنهان کنند، و به کسی نگویند، تا زمانی که (از بغداد به مدینه) خبر برسد.

سپس حضرت رضا علیه السّلام به خانه خود رفت، و شب بعد، دیگر به خانه امام کاظم علیه السّلام نیامد، پس از چند روز به وسیله نامه ای خبر وفات امام کاظم علیه السّلام رسید، ما روزها را شمردیم معلوم شد همان وقتی که امام رضا علیه السّلام برای خوابیدن نیامد، امام کاظم علیه السّلام وفات نموده است «۱» [به این ترتیب از ماجرای فوق بدست می آید که امام هشتم علیه السّلام با طیّ الأرض از مدینه به بغداد رفته و در بالین امام کاظم علیه السّلام هنگام وفات (یا در کنار جنازه آن حضرت) به طور ناشناس حاضر شده و در غسل دادن و کفن کردن و نماز و دفن جنازه پدر، حاضر بوده و سپس بی درنگ به مدینه بازگشته است]. الأنوار البهیه، ص: ۳۱۹

زیارت

ثواب زیارت

حضرت رضا علیه السّلام فرمود:

من زار قبر ابی بیغداد کان کمن زار رسول الله صلّی الله علیه و آله و قبر امیر المؤمنین علیه السّلام ...

ص: ۵۴

: «کسی که قبر پدرم را در بغداد زیارت کند، مانند آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر علی علیه السلام را زیارت کرده است، و فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بر امام کاظم علیه السلام منافاتی در تساوی پاداش زیارت آنها ندارد»

الأنوار البهیه، ص: ۳۲۰

متن زیارتنامه

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَابْنَ وَلِيِّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّجَةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّجَتِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ وَابْنَ صَفِيَّتِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ وَابْنَ أَمِينِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا إِمَامَ الْهُدَى السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَلَمَ الدِّينِ وَ

التَّقَى السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَازِنَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَازِنَ عِلْمِ الْمُرسَلِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نَائِبَ الْأَوْصِيَاءِ السَّابِقِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَعِينِ الْوَحْيِ الْمُبِينِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ الْيَقِينِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَيْبَةَ عِلْمِ الْمُرسَلِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الصَّالِحُ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الزَّاهِدُ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْعَابِدُ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ السَّيِّدُ الرَّشِيدُ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْمَقْتُولُ الشَّهِيدُ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنَ وَصِيِّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَايَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ عَنِ اللَّهِ مَا حَمَلَكَ وَحَفِظْتَ مَا اسْتَوْدَعَكَ وَحَلَلْتَ حَلَالَ اللَّهِ وَحَرَّمْتَ حَرَامَ اللَّهِ وَأَقَمْتَ أَحْكَامَ اللَّهِ وَتَلَوْتَ كِتَابَ اللَّهِ وَصَبَرْتَ عَلَى الْأَذَى فِي جَنْبِ اللَّهِ وَجَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ آبَاؤُكَ الطَّاهِرُونَ وَأَجِدَادُكَ الطَّيِّبُونَ الْأَوْصِيَاءِ الْهَادُونَ الْأَنْمَةَ الْمَهْدِيُونَ لَمْ تُؤْتِرْ عَمِّي عَلَى هُدَى وَلَمْ تَمَلْ مِنْ حَقِّ إِيَّايَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ نَصَحْتَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّكَ أَدَيْتَ الْأَمَانَةَ وَاجْتَنَبْتَ الْخِيَانَةَ وَأَقَمْتَ الصَّلَاةَ* وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ* وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ* وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ* وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا مُجْتَهِدًا مُحْتَسِبًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَأَشْرَفَ الْجَزَاءِ أَتَيْتُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُقَرَّرًا بِفَضْلِكَ مُحْتَمِلًا لِعِلْمِكَ مُحْتَجِبًا بِذِمَّتِكَ عَائِدًا بِقَبْرِكَ لَائِدًا بِضَرْبِكَ مُسْتَشْفِعًا بِكَ إِلَى اللَّهِ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ مُسْتَبِصِّرًا بِشَأْنِكَ وَبِالْهُدَى الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ عَالِمًا بِضَمَالِهِ مَنْ خَالَفَكَ وَبِالْعَمَى الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَوَلَدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَيْتُكَ مُتَقَرَّبًا بِزِيَارَتِكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَمُسْتَشْفِعًا بِكَ إِلَيْهِ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي وَيَعْفُو عَن جُرْمِي وَيَتَجَاوَزَ عَن سَيِّئَاتِي وَيَمْحُو عَنِّي خَطِيئَاتِي وَيُدْخِلْنِي الْجَنَّةَ وَيَتَفَضَّلَ عَلَيَّ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَيَغْفِرَ لِي وَلِأَبَائِي وَلِإِخْوَانِي وَأَخَوَاتِي وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا بِفَضْلِهِ وَجُودِهِ وَمَنَّهُ

ص: ۵۵

کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۴۷۷ و ص: ۴۷۸

صلوات بر امام کاظم علیه السلام

صلوات بر آن حضرت که محتوی است بر شمه ای از فضائل و مناقب و عبادت و مصائب آن جناب

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ صَبِيَّ الْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ الْأَخْيَارِ وَ عَيْبِهِ الْأَنْوَارِ وَ وَارِثِ السَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ وَ الْحِكْمِ وَ الْأَثَارِ الَّذِي كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمَوَاصِلِهِ الْإِسْتِغْفَارِ حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَ الْمُنَاجَاةِ الْكَثِيرَةِ وَ الضَّرَاعِيَةِ الْمُتَّصِلَةِ وَ مَقَرِّ النَّهْيِ وَ الْعَيْدِ وَ الْخَيْرِ وَ الْفَضْلِ وَ النَّدَى وَ الْبَيْدِ وَ مَأْلَفِ الْبُلُوعِ وَ الصَّبْرِ وَ الْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَ الْمَقْبُورِ بِالْجُورِ وَ الْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظَلَمِ الْمَطَامِيرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلْقِ الْقَيْوَدِ وَ الْجَنَازَةِ الْمُنَادِي عَلَيْهَا بِذُلِّ الْإِسْتِخْفَافِ وَ الْوَارِدِ عَلَى جَدِّهِ الْمُضْطَفَى وَ أَبِيهِ

الْمُرْتَضَى وَ أُمِّهِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ بِإِرْثِ مَغْصُوبٍ وَ وِلَاءِ مَسْلُوبٍ وَ أَمْرِ مَغْلُوبٍ وَ دَمِ مَطْلُوبٍ وَ سَمِّ مَشْرُوبِ اللَّهُمَّ وَ كَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيظِ الْمِحْنِ وَ تَجَرَّعَ غُصَّصَ الْكُرْبِ وَ اسْتَسَلَّمَ لِرِضَاكَ وَ أَخْلَصَ الطَّاعَةَ لَكَ وَ مَحَضَ الْخُشُوعَ وَ اسْتَشَعَرَ الْخُضُوعَ وَ عَادَى الْبِدْعَةَ وَ أَهْلَهَا وَ لَمْ يَلْحَقْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَوْامِرِكَ وَ نَوَاهِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ صَلَّ عَلَيْهِ صَلَاةً نَامِيَةً مُبِيغَةً زَاكِيَةً تُوجِبُ لَهُ بِهَا شَفَاعَةَ أُمَّمٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ قُرُونٍ مِنْ بَرَائِيَاكَ وَ بَلَّغَهُ عَنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا وَ آتِنَا مِنْ لَمَدُنْكَ فِي مَوَالِيَتِهِ فَضْلًا وَ إِحْسَانًا وَ مَغْفِرَةً وَ رِضْوَانًا إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَمِيمِ وَ التَّجَاوُزِ الْعَظِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۴۸۰

مکان شهادت

در زمان امامت موسی بن جعفر علیه السلام منصور دوانیقی حکومت میکرد پس از او پسرش مهدی ده سال زمامدار بود، بعد از مهدی پسر او هادی بنام موسی بن محمد یک سال و یکماه حکومت داشت. بعد خلافت در اختیار هارون پسر محمد که مشهور به رشید بود قرار گرفت. پانزده سال پس از حکومت هارون موسی بن جعفر علیه السلام بوسیله سم در زندان سندی بن شاهک از دنیا رفت. در مدینه السلام (بغداد) در قبرستان معروف به قبرستان قریش دفن شد.

ص: ۵۶

زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام (ترجمه جلد ۴۸ بحار الأنوار)، ص: ۴

محل شهادت آن حضرت زندان هارون در بغداد که به دستور هارون الرشید مسموم شد و مزار شریف آن حضرت شهر کاظمین در نزدیکی بغداد است که زیارتگاه خواص و عوام می باشد

ری زده بودند که کسی آن را باز نکند و گفتند: این جزوه را شب بده به امام علیه السلام و فردای آن شب بگیر آن را، پس هرگاه دیدی مهرها صحیح است پنج مهر از آن ها بشکن و ملاحظه کن بین هرگاه جواب مسائل را داده بدون شکستن مهرها پس او امامی است که مستحق مال ها است، پس بده به او آن مال ها را و الا اموال ما را برگردان به ما.

آن شخص مشرف شد به مدینه و داخل شد بر عبد الله افطح و امتحان کرد او را یافت که او امام

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

